A-3

C-136

Vol-3

همانا که طوس را بدین فرستاده بودند که ... برادر نیز ایشان ...
بفرستاد کیخسرو طوس را گفت تا ... از راه ... که کلات ...
برود که آنجا یکی برادر است نام او فرود پسر سیاوش ... دختر پیران
ترکیه زاده بود ... آن زن از سیاوش حامله شده بود
چون پسر ... فرود نام کرد و چون فرود کلان شد مردی مردانه ...
طوس ... خلاف فرمان کیخسرو ... راه کلات ... برادر کیخسرو فرود بن سیاوش
بود ... این راه رفت و طوس با فرود ... در جنگ ... کیخسرو
... کیخسرو ... گران شد و دلش ... نامه نوشت ... فرستاد
که طوس را ... بسوی من ... چون نامه ... رسید طوس لشکر
و سوی کیخسرو ... و خود ... سپاه ...
... آمدن ... خبر ... لشکر ...
سپاه ... که ... لشکر ... پیران ...
و ... لشکر ...
... آن ... تا ... بودند ...
... کیخسرو ...
... از آن ...
... لشکر ...
بخرد

ل

... یک کردید نامه نوشت او را از اصفهان باو ... اینجا

آگاه کرد و گویند ... کرد و گفت جهان بگو ... از آن ... تسلیم

تا ... فرزندان خود ... از لهراسپ ... سپاه بر گرفت ...

بحرب ... سپاه بر گرفت و با او حرب سخت کرد و لهراسپ از لشکر او را

بکشت ... سپاه بر گرفت و ... در عقب او برفت و نزدیک

کیخسرو آورد کیخسرو فرمود تا ... و لهراسپ را ... کرد ... کو در زمین ...

را بکشت و از آن فرزندان خود ... جمع کرد کیخسرو ... پادشاهی ... گردانید

و بعبادت خدای تعالی مشغول شد هر چند خلق ... گفتند

پادشاهی را بگذار ... سلطنت ... کیخسرو قبول نکرد چون خلق از وی

نومید شدند گفتند اگرچه از پادشاهی کناره کردی در راه خدا ... باری

یکی را ... که لایق و شایسته پادشاهی باشد بر جای خود بنشان تا ما نیز بفرمان او گردن

بر نهیم ... پادشاه ... کیخسرو لهراسپ را پادشاه کردانید و ...

... مخالفت ... خلق ...

لهراسپ جمع شدند و او را پادشاه بر گرفتند و کیخسرو خود را پنهان کرد و از

میان خلق ناپدید شد و او را چهار پسر بود ... پادشاهی ...

... تا ایران زمین از جانب شام ... پادشاه ... ترکستان

را بگرفت والله اعلم ... پیغامبر علیه السلام ... [illegible]

چنین گویند که بخت نصر از اولاد سنجاریب [illegible] گودرز با سلیمان [illegible]

مردی بود شیر [illegible] در زمین بابل [illegible] بود و بیمار و [illegible]

[illegible] در بیت المقدس از بنی اسرائیل مردی بود که [illegible]

بود [illegible] کتب [illegible] یافته بود که بنی اسرائیل [illegible] هلاک [illegible]

بخت نصر بود [illegible] بیت المقدس [illegible] بخت نصر [illegible]

بمن [illegible] در خواب [illegible]

زمین بابل نام او بخت نصر بدین صورت و [illegible] در خواب [illegible]

که [illegible] شخصی خواهد بود [illegible] در خواب [illegible] بابل [illegible]

[illegible] بابل رفت چون آنجا رسید [illegible]

[illegible] بخت نصر را از [illegible] بخت نصر بیمار بود و [illegible]

[illegible] خورد و [illegible] بخت نصر [illegible]

[illegible] بخت نصر در بابل [illegible] چون [illegible] بگذشت [illegible]

[illegible] بخت نصر [illegible] بنی اسرائیل گفت [illegible]

گفت [illegible] ایشان بسیار کردی [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] مکافات این [illegible] بخت نصر

بگفت [illegible] گفت آنکه [illegible]

[illegible] بخت نصر گفت [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل بر خاست و آشوب [illegible] میان

[illegible] بیت

[illegible] بخت نصر [illegible] بد کردند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] جهودان [illegible] دست [illegible]

در ولایت پارس بابل [illegible] بخت نصر [illegible] و

پیش جهودان رفت و در خدمت [illegible] سپاه [illegible] بخت نصر را چهار هزار مرد داد

[illegible] بخت نصر [illegible]

[illegible] بخت نصر پادشاه [illegible] بخت نصر

و [illegible] اسب [illegible]

و در خدمت [illegible] بخت نصر [illegible] سپاه فراوان بداد

و [illegible] بیت المقدس [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بخت نصر [illegible] بیت المقدس رفت [illegible]

از جانب [illegible] فرزندان [illegible] پیغامبر [illegible]

بیت المقدس [illegible] زندان [illegible] پیغامبر [illegible] بخت نصر

گفت [illegible] سبب [illegible] زندان کرده [illegible] گفت من پیغامبر [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] که خدای تعالی [illegible]

[illegible]

و پیامبر را در زندان کرده بودند بخت نصر گفت بدین همه ما را آگاه نکرده اند اینجا کی خدای
تعالی خواهد تبدیل بدل کنند و پیامبر خدای را نفرستند بدان گروه آمد و از خدای تعالی
عاصی شده اند بخت نصر ارمیا پیغامبر را از زندان بیرون آوردند و نیکو داشت
و چون بخت نصر هیبت بنی اسرائیل کارزار او بدید و بکشتند و بکشتاکشت
نیز سوی ولایت بابل بهمن رسید و بخت نصر شتر از دست بهمن بر ایشان حکم
خود بود بهمن بطرف شام و بیت المقدس سوی او فرستاد و چون رسول
بهمن آنجا رسید رسول بهمن را بکشتند چون خبر به بهمن رسید از خشم
و بخت نصر را فرستاد و گفت برو و شام و بیت المقدس را ویران کن
و کافران را بکش و هر که از ایشان زنده ماند همه را اسیر کن و برده
کیر و بنی اسرائیلیان را خشم خدای آمده یافته بود و سبب این فتنه
ایشان چنین گویند که خدای تعالی ارمیا پیغامبر وحی فرستاد و گفت ای ارمیا
من ترا برگزیده ام پیش از آنکه ترا آفریدم و از همه پیغامبران ترا پاک آفریدم
پیش از آنکه از پشت پدر بشکم مادر آمدی و ترا پیغامبری دادم از آنکه ترا از
برای کار بزرگ آفریدم اکنون برخیز و بنزد ملک بنی اسرائیل رو که ایشان را
معصیت میکنند و از طاعت من دست باز داشته اند ایشان را یاد ده
از آن کسانی که پیش از ایشان بوده اند که از طاعت من دست باز داشته بودند
من ایشان را چه کردم بگو تا که بدیها توبه کنند و نیکویی بکنند که خدای

رحمی
میکوید که از زبان دست باز مدارید بدین پرستاری که فرستم که ویرا دل
باشد و صدای لباس هیبت نو ساتیم و سپاه او را اندازه نباشد و ویرا بر شما
مسلط کردانم تا دمار از نهاد شما برآرد زیرا که خود و بزرگ شما غیر خدا ایرا پرستید
و خدا بر از موسی کرده آید و از حکم و شریعت تو بیت دست باز داشته
آید و بدین حق مر اگر دانیده آید پس بگوید این را که یاد کنید از انکه بدران شما را
از دست فرعون و سپاه او چگونه رهانیدیم و چندین نعمتها بدیشان دادیم و بیکبار
چرا بسل نمی کنید ربنا بفارسی گفت الهی تو دانی که ترسی که من ضعیف و بی توشم
و در تسلط این خوار و حقیر م خدای تعالی وحی فرستاد که ترس که من با تو ام کسی تو را
که بر تو الی رساند ربنا رفت ما را بیامرز و بیخشای و بجای بیخواند خدای تعالی
وحی فرستاد که بدین بنی اسرائیل را هلاک کردانم و بیت المقدس را ویران کنم
ارمیا بفارسی گفت فریاد برآورد و جامه بر خود پاره کرد و گفت بار خدایا بنی
بنی اسرائیل در وقت من بودند بسیارند و نزاری میکردند که من بیایم زاری بر
که ای ارمیا چندین زاری میکنی وحی در خواهیم تا نزاری نکنی من این را هلاک نکنم
تو بدو این را بنده و ارمیا بفارسی بر علیه السلام شاد گشت و گفت من بر که هلاک
این نخواهم بر چندین زمانه شاد و مسعود نگردم بر روز بر فساد و معصیت بر میدند
و چون وقت عذاب ایشان آمد بیمن نامه نوشت و بسوی بخت نصر فرستاد که برو
بیت المقدس را ویران کن و بسوختن را بگیر و بر دریا بگذار تا بخت نصر

بخت نصر بجابه برادر بود فرستاد که در بیت المقدس رو بجنبند بنی اسرائیل

جمع بیند ... بیغامبر را بکرفتند و گفتند کجا شد آن وعده که گفته بودی

که خدای تعالی وعده خود را خلاف نکند اکر شما از بد بیاز کردید و توبه کنید

بنا کرده را عذاب نکنم همیدون عذاب برسد و همه را هلاک کرداند

فرستند ... آوردی پیش از ایشان بیغامبر فرستاد تا بیامد و کفت

از بنی اسرائیل ... اند و چندین سخن ایشان بکوئی بیکبیم ایشان ...

و صفت ... بکنند ... کفت تو بجای ایشان هم چنان بکوئی ...

تا باشد که بصلاح باز آیند فرسته رفت و چند روزی بکذشت باز بیامد

و همچنان بکفت که بار اول کفته بود ... بیغامبر کفت تو بجای ایشان خود بکوی

بیکش خدای تعالی آن کردار بد را از ایشان دور کند فرسته باز کشت و او بیغامبر

بیغامبر ایشان را پند بسیار داد البته پند او را قبول نکردند تا ...

بر ... بنی اسرائیل پند از بیغامبر نا پذیرفتند و او را ...

کردند خدای تعالی بخت نصر را بر ایشان مسلط کرداند تا بیامد چون بر در

شهرستان ایشان رسید خون دید که ... پرسید که این چه خون

کفتند خون بیغامبر است که او را کشته اند بخت نصر چون این خبر بشنود

فرمود که از ... مردم ... می آوردند و ... خون می کشتند ...

که آن خون از جوشش بنشست ... بخت نصر ... بیغامبر ... اسرائیل ...

آنوقت بیک سنه تا هشتاد هزار یهود را کشته بودند تا آن خون از جوشش بنشست
و دانیال نبی را با علما بحقیقت گرفت و بعضی گویند بخت نصر و بعضی گویند
تا چون دانیال و عزرا و حنانیل و میشائیل بنی اسرائیل را از آن جا ببردند
بسیار بیکس شدند و ایشان پیغامبرزادگان بودند ایشان دعا کردند خدای
تعالی بر ایشان وحی فرستاد که بنی اسرائیل بپا می کردند و بعضی مرا فراموش
کردند تا بدین بلا مبتلا شدند چون بروزگاری آمد بخت نصر یک شب
خوابی دید که او را از آن خواب شگفت آمد و خواب خود را فراموش کرد آنهمه
پیغامبرزادگان را طلب کرد و گفت که من خوابی دیده ام و باز فراموش
کردم اکنون آن خواب مرا پیدا کنید و تعبیر خواب مرا با من بگویید خود نیک
و الا همه را بکشم تا گفتا سه ماه ما را روزگار دهید آن پیغامبرزادگان دعا کردند خدای
تعالی ایشان را از خواب بخت نصر آگاه گردانید بیامدند و بخت نصر را گفتند
تو در خواب صورتی دیده که پای او پاره سفال بود و زانو و ران او از مس بود
و شکم او از سیم بود و تن او و سر او از آهن بود و از آسمان سنگی بیامد و بر او
بزد و او را بشکست بخت نصر گفت راست گفتید من همان خواب
دیده ام اکنون آن خواب را تعبیر بگویید آن پیغامبرزادگان گفتند این صورت
که تو دیدی پادشاهانند پس از یکدیگر بر زبر و فروتر و نخستین که پای
او از سفال دیدی پادشاهی بود ضعیف و آنکه از مس دیدی پادشاهی بود از و

شنیده بود آنکه این نسیم و باد نسیمی بود از بوی بهشت آنکه از زمین مقدس

بود از همه جا بیرون بود با شکوه تر و آنکه در بیش که از آسمان هیچ بلا

صور دارا بکشته بنا می با شکیبا ببند همه کهها ی ایشان را

بکردانید و اف همه مادسیان سوی اورا کردند و مانند بر سر که این خانه را

که ویران کردم خانه که بود و آن مردمان که آن را بگشتم کیان بودند

این خانه را که ویران کردی خانه خدایی بود و آن مردمان که کشتی همه

پیغامبران کان بودند که همه بیت را با شوی آن بد بیان ایشان را

پیغامبران ایشان را هلاک کرده اند بخت نصر گفت اکنون مرا بگوئید که چگونه کنم که

آسمان از من راضی شود گفتند همچنانکه خلق بعد هلاک گشتم بود از بکشتم گشتند تا بدین سر

انکار کردند بخت نصر گفت اگر حیله کرده اند آسمان را هم بنگ والا همه

بکشیم پیغامبران از بخت نصر امان خواستند و بیرون آمدند و بعد و بعد

خدا آورد و بعد دعا و زاری کردند و بسیار بگریستند و خدای تعالی

او را با خبر کردانید دعای ایشان را اجابت کرد و خواست که ضعف

و کمال قدرت خود را ظاهر گرداند پشه را بر گماشت تا در بینی او رفت و بعد در مغز سر

در آمد خوردن گرفت و خواب و آرام از وی برفت و بدان عذاب گرفتار شد

چون دانست که در آن عذاب هلاک خواهد شد کسان خاص را وصیت کرد و گفت

چون من بمیرم سر را بکشائید و ببینید که این چه چیز بود که مرا ...

بر بعضی بود یا انبیا نسبت الیاس [illegible] تا آبند معدار کنجاکشی بود و هارون و
بحث نفر نا آنکه حال الیسع گذشته بود و الله اعلم تعقیب رحبعم
ابن سلیمان و آسیا و حرب کرند آسیا با [illegible]
و شباه بودند آن غزوه چون سلیمان پیغامبر وفات یافت [illegible] کرد
پسرش رحبعم پادشاهی بنشست تا رحبعم پیغامبر بود و بعضی از شهرها
شام را بتصرف [illegible] نام بود بنشست [illegible] سال پادشاهی راند چون
رحبعم بمرد برادری داشت ابیا نام بر سبط بنی اسرائیل [illegible] سال پادشاه
بود بعد از آن پسر کوشه [illegible] با پادشاهی بیامد و ابیا نیز در آن میان [illegible]
[illegible] بی پسر ماند آسیا نام بر بنی اسرائیل پادشاه وی شد و پدر آسیا
که ابیا بود بت پرست بود و بدین سبب بنی اسرائیل بروی گرد آمده بودند
و او را اجابت کرده بودند زیرا که در آن وقت اکثر اهل شام [illegible]
بت پرست بودند و ابیا تا آخر عمر بت پرستید و در میان بت پرستی
و آسیا مسلمان بود چون به پادشاهی بنشست خلق را بدین اسلام دعوت
کرد و از بت پرستی باز داشت و [illegible] خدای را پرستید و بتان [illegible]
و مادر آسیا نیز بت پرست بود و در میان آن آسیا [illegible] گرد کرد
که [illegible] آسیا [illegible] او را [illegible] و بتان را بشکند
و آسیا [illegible]

[illegible] مرزبان رسیده گفتند وی با پادشاه خود بس [illegible]
که ما ملک را به مسلمان سپرده‌اند و بسیار بگریختند و به جانب هندوستان [illegible]
آنکه شنوده بودند ملک هندوستان پادشاهست [illegible]
[illegible] که همه ملک هندوستان تمام در تصرف او [illegible]
[illegible] این گروه [illegible] هندوستان [illegible] تا آنجا [illegible]
چون به هندوستان رسیدند [illegible] از ملک آسیا [illegible]
[illegible] ما را [illegible] و زبان ما را [illegible]
اکنون ما آمده‌ایم و ترا آگاه کردیم [illegible] در آن مملکت [illegible]
و چنین بود ما را آنجا [illegible] آن ملکیم که آمده‌ایم [illegible]
اندک [illegible] پیش [illegible] و آنجا [illegible] کرده‌اند [illegible]
[illegible] استاد [illegible] بسیار [illegible]
بشمار و آب روان و ولایتی [illegible] پادشاهان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که چنین [illegible]
[illegible] جاودان مملکت [illegible]
پیش پادشاه آمدند و گفتند که پادشاه عالم لشکر بسیار [illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] آسمان است میگویند که [illegible] میکنند [illegible] گفت [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]

آن ولایت حبشیان لشکر بسیار نزدیک زنج فرستادند چون لشکرها جمع شدند
و حبشیان بت پرست یعنی زنج دعوت بپذیرفتند در آن کشور و حبشیان را از زر بسیار داد
و سلاح و لباس و آرایش و نعمت بیقیاس بخشید و حبشیان را آراسته کرد
و هزار هزار و صد هزار مرد آراسته جمع کرد و حبشیان را دو قسم کرد و در میان
هر قسمی پنجاه فیل جنگی روان کرد و چنانکه زمین زیر پای آن لشکر بنالید
در آمدند چون بر لب دریا رسیدند و در کشتیها نشستند و برفتند
چون بملک شام رسیدند خبر حبشیان و زنج را پیش ملک بگفتند که ملک زنج
با حبشیان گران چاپ آمد بملک آسیا خبر رسید دست بدعا برداشت و گفت
یا رب تو آن پادشاه قوی که زمین و آسمان را بقدرت خود آفرید
تو دانا تری که دشمن قوی روی بمن آورده است الهی بقدرت تمام
که این دشمن را بدریا غرق گردان چنانکه فرعون را غرق گردانید و شر ایشان
پرستار از من دفع گردان آن شب ملک آسیا بخواب چنان دید
فرشته از آسمان فرود آمد و گفت ای آسیا خدای تعالی دعای ترا مستجاب کرد ایشان را بهم دیگر
ایشان را بدریا غرق نکردانید و لکن از قحط بسیار تر آیند آنگاه همه را هلاک گردانند
تا ماهها در آن جا نباشند پس حبشیان و زنجیان از دریا بیرون آمدند و در روی آب نهادند
و ... که زنجیان آمدند ... در آنجا خوردنی نبود همه ... میخوردند
چنانکه دیگر چاره نیافتند برگ درختان و گیاه و چارپایان را بخوردند ... از آن حال

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم
آله ابراهيم واسماعيل واسحاق ويعقوب والاسباط
والائمة الطاهرين المستخفي من خلقك حيث
لا يدل سواك قرارك ولا يطيق كنه عظمتك
بشيء انت الحفيظ الذي لا ينام والمدبر الذي
الذي لا يبليك الليالي والايام انت بالمنظر
الذي سالك بها ابراهيم خليلك
فاطفيت عنه النار والقيت بالاترا

دعاك به كليمك موسى فانجيت بني اسرائيل
من الظلمة واعتقتهم من العبودية وسلكت بهم
ببحرك فانجيتهم واغرقت فرعون
ومن اتبعه بالتضرع الذي تضرع اليك
داود عبدك فرفعته ووهبته من الظفر
القوة ونصرته على جالوت الجبار وهزمته
وبالمسالة التي اسالك بها سليمان
بنبيك النبوة والحكمة ووهبت له الرفعة
واملكته على كل دابة اسالك الهي
انت تحيي الموتى وتغني الدنيا وتبقي وجهك
خالدا الا تغني وحدك الا يلي اسالك
الهي انت ترحمني باجابة دعوتي فاني اعرج
مسكين من اضعف عبادك واقلهم حيلة
وقد حكمت بيننا بحكم عظيم خطاب
شديد لا يطيق احد كشف ذلك عنا
غيرك ولا حول ولا قوة الا بالله فارحم
ضعفنا بما شئت فانك ترحم من تشاء

فرود آمد

خدای تعالی آسیا را بفرمود تا بگشت تا در حق آب و دید که فرشته از آسمان

گفت یا آسیا خدای تعالی میگوید که هرگز دوست من دوست

دشمن مرا آسیا نکنی و نفس خود را واجب کردیم و ترا بر دشمن

رحم نکنی گفت تا نور کرده ام آسیا از خواب جدا شد

بر مسلمانان گفت آنها که مسلمان بودند گفتند راست میگوید آنها

که کافران بودند و منافق گفتند اگر خدای تعالی ویرا فرمود در سخن

بایستی که اول بآواز در سخت کردی اکنون در این سخن بودند که رسول

از پیش ملک ... بیامد و نامه آورد و بدست آسیابان داد

و آن نامه و مکتوب بر دست ملک آسیا در آن نامه دشنام کرده بود

و گفته بود که اکنون خدای آسمان بخواه تا ترا فریاد رسد منم که از دست

من چگونه می رهاند ملک آسیا نامه را بگرفت و در محراب نهاد

و سر بسجده نهاد و گفت یا رب این نامه دشمن تست بر تو آوردم

تو بهتر میدانی خدای تعالی همان ساعت بر آسیا وحی فرستاد و ویرا بشارت

داد و گفت ای آسیا خود را از آنجا نجنبان و حرب ... دشمن ...

و خود نیز ... آمد و برفت چون بحربگاه رسید آسیا ...

تن را دید که او را ... استاده بودند و بانگی ...

چون چنان بدید پیش ملک آسیا کسی فرستاد که ...

که هندیان خود را بکوهها رسانیده‌اند سپاه ترا همه هلاک کنند و بجز سنگ آن روش
الحکایت آن هنرمند شده‌اند که بیفکنی که کار ترا خرد بود پس بر کز چنین
کشتی‌های سنگ با طلل بدین هجر درو تیر آماده این حدیث چکار است
این سنگ کافران تیر ترا بفدای من دلیر به رسد تو کار خود را
باش چون زرنج هند این خبر بشنود سپاه را فرمود که زود
تیر باران کنید خدای تعالی فرشتگان را فرمود تا تیرهای ایشان را
از هوا بگردانید و باز بهمان کس میزدند که تیر را انداخته بود و هندوان را
هلاک میشدند زرنج هندی گفت بینید که چگونه جادوئی
می‌کنند آنگاه فرمود که شمشیرها برکشید و حمله آرید چنان کردند
فرشتگان شمشیرهای ایشان را میزدند و هلاک میکردند
چون زرنج هندی چنان دید بگریخت و با صد هزار مرد که با وی
مانده بودند بکشتی نشستند و میرفتند حق تعالی همه را در دریا
غرق کرد ... بود بار هزار دیگر زخم تیر و شمشیر فرشتگان هلاک
شده بودند مصطفی علیه السلام فرمان کرد تا آن صد هزار خلق را که در آب
غرق شده بودند همه را با آن زر و سیم و جامه و اسب و سلاح
که با ایشان بود مجموع ... از دریا برون انداخت تا لشکر ...
از ایشان ... صلی الله علیه و آله ... حال ... سبب حق تعالی

[illegible] صد و [illegible] سال [illegible] پادشاهی [illegible]
کیخسرو بعد از آن ملک [illegible] لهراسپ [illegible]
[illegible] و بعد از لهراسپ پسرش گشتاسپ نام [illegible]
بر تخت نشست و العلم بالحقیقه [illegible] زردشت [illegible] دین [illegible]
بعد ازو گشتاسپ پادشاهی کرد بعد از گشتاسپ [illegible] بهمن [illegible]
بر تخت نشست [illegible] سال مملکت [illegible] اسفندیار [illegible] بود و بعد ازو [illegible]
مملکت را بگرفت و همه پادشاهان عجم را [illegible] و نام [illegible]
بود بعد از [illegible] سال بمرد بعد از وی [illegible] نام [illegible] پادشاه [illegible] چهل [illegible]
پادشاهی [illegible] بود و [illegible] او [illegible] خراسان
که [illegible] پادشاهی [illegible] پادشاهان [illegible]
با [illegible] شد و هفت سال [illegible] بماند بعد از آن [illegible]
و جده او [illegible] مملکت [illegible] نشست [illegible] چهل سال [illegible]
و بعد از [illegible] پادشاهی او [illegible] نام [illegible]
که هفت سال [illegible] ابو [illegible]
و [illegible] خواندند [illegible]
[illegible] اسفندیار [illegible]
[illegible] و [illegible]

شدند

چنین بدانند که ملک حزقیا با انبیا او در لشکر سپاه سنحاریب شدند

شنیدند سپاه بابل با مدد بود سنحاریب نام خبر یافت که از

بنی اسرائیل بموسی است که انبیا را انکار کرد و از جای جنبیدن

بجهاند سنحاریب سپاه جمع کرد و آهنگ حزقیا کرد اهل بابل بگفتند

حزقیا ملک پادشاه مسلمانان و بابل است و در روی پیغامبری است

مستجاب الدعوات نام او شعیا است سنحاریب سخن خلق را نشنود

و سپاه روان شد و بدان سپاه هزار علم بود بر هر علمی صد هزار مرد

بود بغداد او را سرهنگی بود نام بخت نصر که همه شام و بیت المقدس را او

ویران کرده بود و دو بار بر روی زمین تباهی کرده بود و از فساد وی

حق تعالی در قرآن عرب یاد کرده است قوله تعالی لتفسدن فی الارض

مرتین و لتعلن علوا کبیرا بخت نصر سنحاریب را گفت

آنجا رو که مرا عمی بود که آنجا رفت و بدعای آن پیغامبر هلاک شد سنحاریب

سخن بخت نصر را نشنود و برفت چون نزدیک رسید شعیا پیغامبر

پیش حزقیا رفت و گفت لشکران با عدد او بر سر تو رسیدن می

تو این چون بیکنی حزقیا شعیا پیغامبر را گفت ای پیغامبر خدا تعالی

دعا کن تا پای مرا صحت دهد و درست کرداند و مرا بر این سپاه نصرت

بخشد شعیا پیغامبر دعا کرد و حق تعالی پادشاه حزقیا را صحت بخشید

[illegible] درست [illegible] شعیا پیغامبر [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
شعیا پیغامبر [illegible] سال [illegible] پادشاه [illegible]
انگاه [illegible] تمام [illegible] پادشاه [illegible]
یکی [illegible]
حزقیا خواست که [illegible] شعیا پیغامبر [illegible]
حزقیا را [illegible] تا آن [illegible]
[illegible] شعیا پیغامبر حزقیا را چنین بگفت حزقیا [illegible]
بگذاشت تا زنده [illegible] بعد از آن حزقیا [illegible] پادشاه
انگاه وفات کرد و بعد از وی پادشاه در بنی اسرائیل [illegible]
و شعیا پیغامبر ایشانرا پند میداد تا آخر قصد کشتن او کردند [illegible]
درخت [illegible] شکافت تا شعیا پیغامبر در درون [illegible]
و درخت باز درست [illegible] شعیا پیغامبر [illegible] دامن شعیا
پیغامبر بیرون درخت مانده بود و نیز میگویند که شعیا پیغامبر علیه السلام
آنزمان که در میان درخت شد ابلیس لعین گوشه دامن شعیا نبی [illegible]
میدید تا گوشه دامن بیرون درخت بماند بنی اسرائیل [illegible]

اره

چون قصد بیت المقدس [illegible] پیغامبر بود [illegible] دانیال در بخت
از [illegible] و [illegible] را با اشعیا پیغامبر [illegible] کردند آنگاه بخت نصر بار
دوم بیت المقدس شد [illegible] او بعد از کشتن این پیغامبر
[illegible] بخت نصر بیت المقدس [illegible] پادشاه بیت المقدس را
بگرفت و چشمهای او کور کرد و آن پیغامبرزادگان را اسیر کرد و برده گرفت
و بیت المقدس را ویران کرد و همه اهل شهر را اسیر برد و در آن وقت پادشاه
عجم گشتاسپ بود و بعضی گویند لهراسپ [illegible] پادشاهی همه ملک شام را با
بخت نصر داده بود اکنون بعضی از مفسران [illegible] که از اول [illegible] نسخه
[illegible] سوره [illegible] و از حکایت ارمیای پیغامبر و [illegible] احوال
آنچه بنی اسرائیل با وی کردند از جفا و بند و زندان کردن و عذاب کردن او را
و عذاب کردن بخت نصر بنی اسرائیل را و رهانیدن ارمیای پیغامبر را از
زندان همه گفته شود انشاء الله العزیز پادشاهی لهراسپ بعد از آنکه
کیخسرو از پادشاهی بگذشت و مملکت به لهراسپ [illegible] آن بود که
کیخسرو [illegible] بگذشت [illegible] مملکت بدو گردانید و تخت پادشاهی
با لهراسپ سپرد و خود از میان خلق ناپدید شد لهراسپ تخت و تکیه‌گاه خود را
در بلخ ساخت و آنجا همی بود و بلخ را مدینة الحسنا نام کرد و بخت نصر سپهسالار
او بود [illegible] لشکر [illegible] عراق [illegible] شد و [illegible] تا بغداد

... مسجد را

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

کشیدن و دنیا ویران بگذاشت ... [illegible] ... بعد

باز زنده گردانید چنانکه فرمود تعالی أو كالذي مرّ على قرية وهي

خاوية على عروشها یعنی ... [illegible] ... بیت المقدس

و آن شهر ... [illegible] ... نظاره ... در آمد

که نام ... [illegible] ... بر درازگوش نشسته بود ... [illegible]

بنجت و میوه از انگور و انجیر و سیب با خود برگرفت ... [illegible] ... پاره از آن

انگور در کاسه بفشرد ... [illegible] ... درازگوش ...

گوش ... [illegible] ... ویران ... [illegible] ... بنگاه ...

که این ویرانها چگونه آبادان ... [illegible] ...

... [illegible] ... و دنیا ... [illegible] ...

... [illegible] ... چگونه ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ...

... فأماته الله تعالى مائة عام ثم بعثه

تا آنکه ملک پادشاه [illegible] بود [illegible] گشتاسب عالم [illegible] عزیز

[illegible] شده آن دیران [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بود [illegible] ویران شده [illegible]

[illegible] شهر [illegible] آبادان شد [illegible]

[illegible] زنده کرد [illegible] روشنی آفتاب [illegible]

کرده بود که [illegible] سیاه شب که [illegible] پنداشت [illegible]

همان روز است که خفته بود [illegible]

مانده بود دید که برقرار است و متغیر نشده است [illegible]

[illegible] عجب [illegible] که این [illegible]

نظر کرد [illegible] را آبادان دید با خود فکر کرد که بدین [illegible]

شده ام جهان خراب چنین آبادان و [illegible] شد آوازی بگوش

او رسید که یا عزیز کم لبثت عزیز گفت لبثت یوما او

بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی

طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی

حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی

العظام کیف ننشزها ثم نکسوها

لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی

[illegible]

منسوخ و [illegible] حقیقت

[illegible] شد و [illegible] این آیات در تفاسیر مذکور است و این [illegible] حکایت

پس خدای تعالی عزیر پیغمبر را [illegible] باز او را تورات یاد [illegible]

[illegible] تورات [illegible] پادشاه [illegible] بیت المقدس را آباد کرد

بیت المقدس بعد از آن [illegible] معمور شد و خلقی بسیار جمع آمدند بنی اسرائیل

عزیر پیغمبر بنی اسرائیل را گفت من پیغمبر خدایم از آنکه بنی اسرائیل

در میدان [illegible] کرده بود [illegible] و بخت نصر مرا از زندان [illegible] بود

بود مقدار [illegible] امات [illegible] بود و بعد از صد سال باز مرا زنده گردانید

گفتند بنی اسرائیل [illegible] اگر [illegible] داری ما را تحقیق شود عزیر گفت

من تورات یاد دارم گفتند اگر تورات [illegible] از بر بخوانی باور داریم که راست

میگویی و قول ترا باور کنیم و در آن وقت [illegible] تورات یاد نمانده بود

از آنکه بخت نصر همه تورات را سوخته بود و [illegible] تورات را یاد گرفته

بعد از بر نخوانده بود و یاد [illegible] نبود مگر عزیر پیغمبر که همه تورات را یاد

گرفته بود [illegible] از بر بخواند گفتند [illegible] که موسی علیه السلام گفته بود

که تورات در [illegible] بیت المقدس [illegible] پنهان است [illegible]

میدانیم که آن سخن کدام است عزیر گفت من میدانم از آنکه خدای تعالی

مرا [illegible] پس [illegible] تا [illegible] ستون [illegible] بکندند و [illegible]

[illegible] آنکه عزیر یاد گرفته بود مقابله کردند [illegible]

... بنی اسرائیل ... بیت المقدس ...
... گفت ... قوله تعالی فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا
لکم ... اکثر نفیرا ان احسنتم ...
... بیت المقدس ... که ... از عالم ...
... بخت نصر ...
... عذاب ...
خبر پادشاهی ... گشتاسب ... لهراسب چون گشتاسب پادشاه شد بخت
نصر را گفت ... روم و شام و بیت المقدس و فلسطین ...
... خراب کرده است که هیچ آبادان نمانده است در ملک عجم هرگز چنین
ویرانی ندیده بود گشتاسب بخت نصر را معزول کرد و از حکومت ...
که چرا این ولایت‌ها را ویران کرده است اما ... که در ولایت
عجم مردی مشهور بود از نسل ... پادشاهان ...
کرده ... که پادشاه بابل ... بیت المقدس ...
... بخت نصر ...
... از حکومت ... گشتاسب ...
... پادشاه ...
... بخت نصر ...

و آن

[illegible] شد [illegible] کرد و گشتاسب [illegible]
[illegible] گشتاسب [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] گردیدند [illegible]
[illegible] گشتاسب آمد و آن دعوی [illegible]
[illegible] پیغامبری [illegible]
[illegible] گشتاسب [illegible]
تا گشتاسب پادشاهی بکرد و بعد [illegible] والله اعلم خبر پادشا
کردن پادشاه بهمن بن اسفندیار چون گشتاسب بمرد نبیره او بهمن بن
اسفندیار بر تخت مملکت بنشست و همه ملوک فرمان بردار او شدند
و بنی اسرائیل را بخت نصر بسیار کشته بود و عزیر پیغامبر علیه السلام [illegible]
رفته بود [illegible] ایشان انبوه بود و بهمن بیت المقدس [illegible]
بنی اسرائیل رسولی فرستاد بنی اسرائیل گرد آمدند و رسول بهمن را بکشتند
چون خبر به بهمن رسید بخت نصر را طلب کرد و با سپاه انبوه بشام فرستاد
تا برفت ولایت شام و بیت المقدس را ویران کرد [illegible]
[illegible] بیت المقدس را خراب بسیار کرد و همه [illegible]
[illegible] عراق [illegible] آن کشتند رسول بهمن را
[illegible] بهمن [illegible]

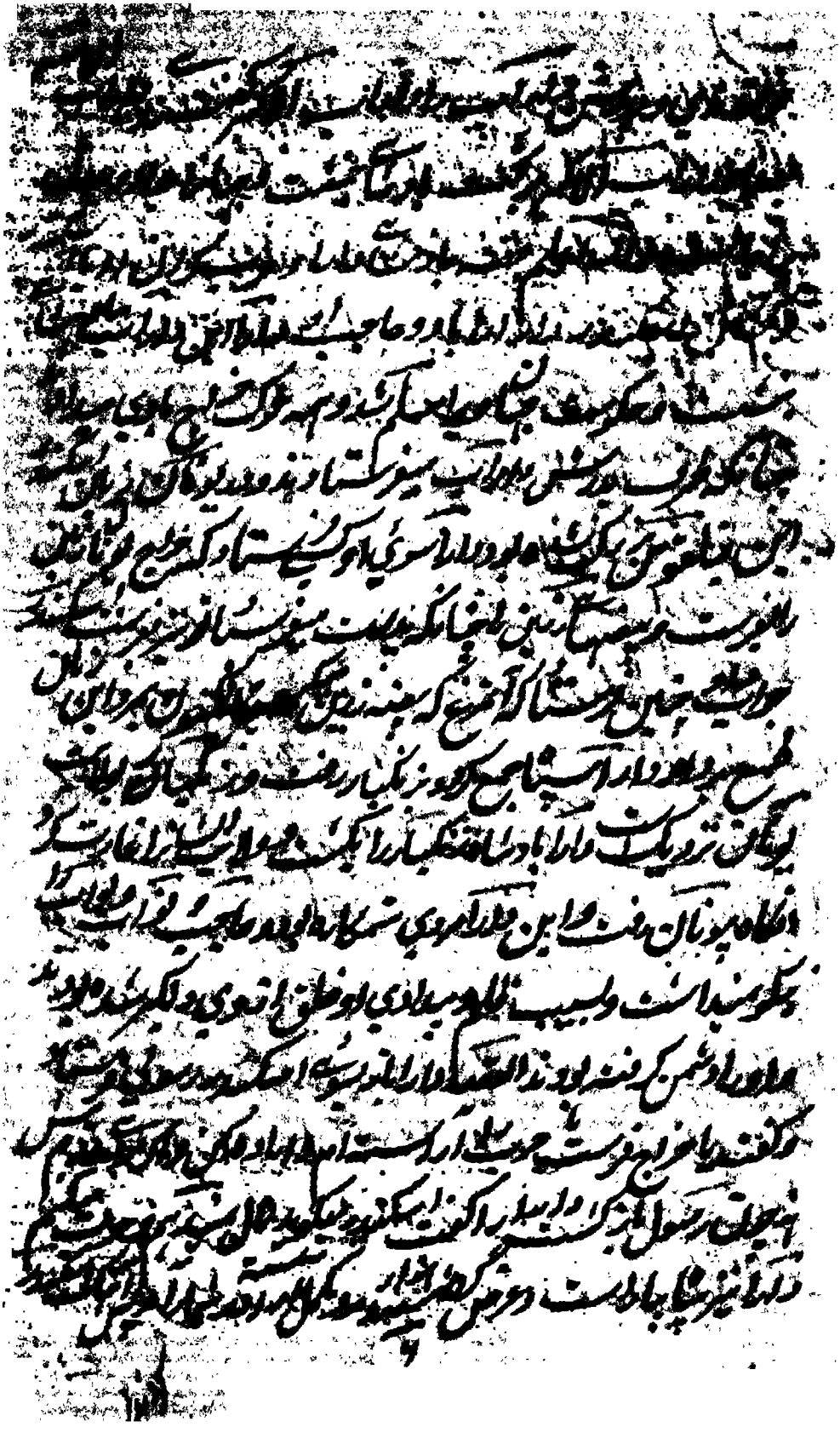

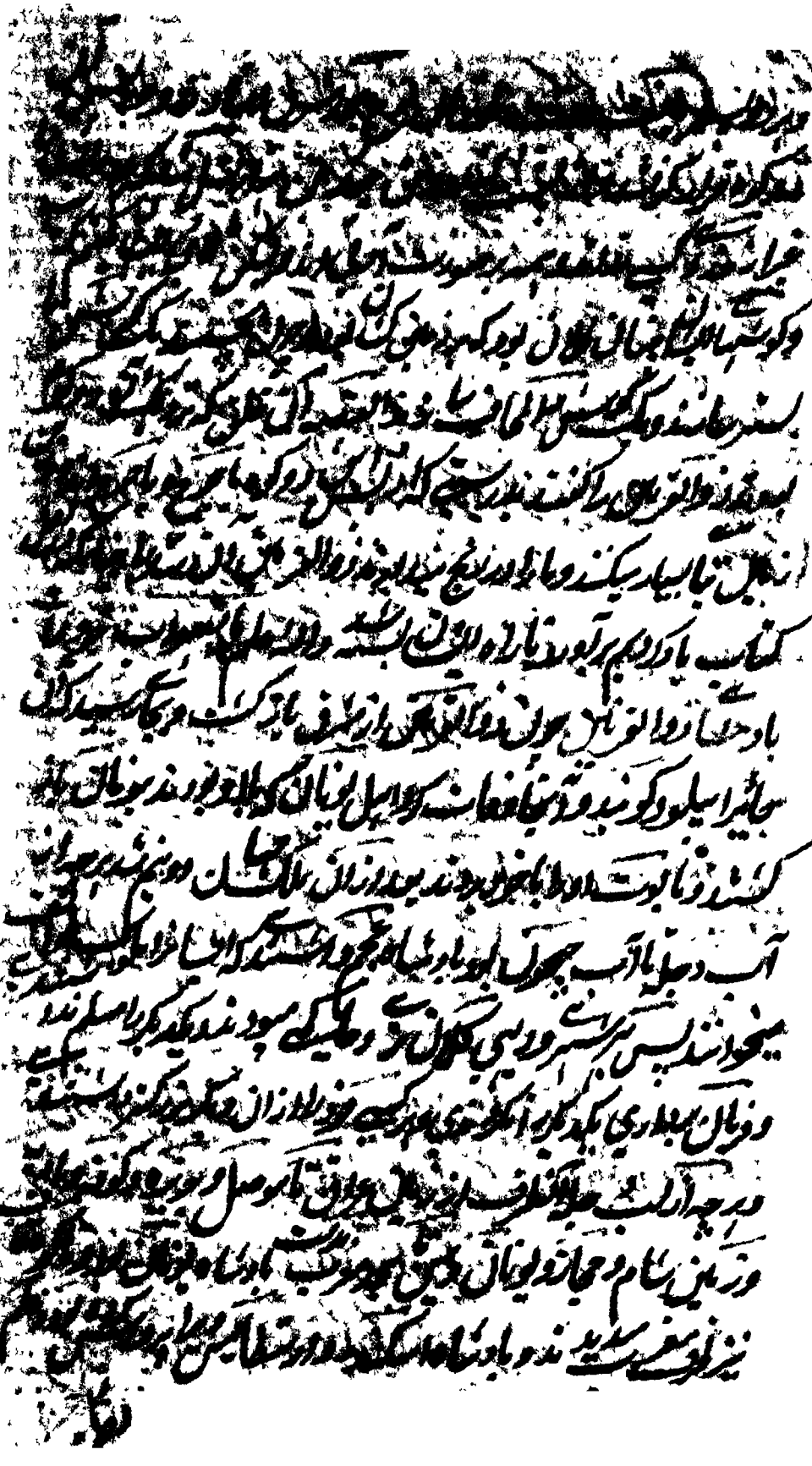

هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ
الدُّعَاءِ پس زکریا را بشارت داد ندا کرد فرشتگان او را
حدیث مولد یحیی از زکریا پیغامبر علیه السلام چون زکریا
محراب بنشسته بود و نماز میکرد از برای
بشارت داد به یحیی نام پسری و پیش از آن کسی را یحیی نام نبود فرمود تعالی فَنَادَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ
يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى حادی بگفت یا زکریا ما تو را بشارت
يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا و یحیی از پسران یحیی کشند
کز روی تن سر برون آرند که چون مرد و زن سر بهم باز آرند و در فرزند تو
کردند پس همچنان که از مشاطه و مرده زنده برون آمد یحیی از آن روی تن آمد که
وقت آمدن او در دل فرزند السبان کند نسبت بود یحیی نام کردیش و بدان
نام خواندش چنانکه یحیی پیش نامی نبود خدای تعالی او را صفتی داد که پیش از آن
صفت نداده بود فرمود تعالی مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ سَيِّدًا
وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و علما در تفسیر کنند که سیدی
تقی چیزی سید نخوانده مگر یحیی را سید یعنی حلیما یحیی را بحلم آفرید تا از خلق
رنج و بی ادبی را تحمل کرد و عفو کند و حصور آن بود که نخواستن زنان را
حصور
تکن

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ
مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ
وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ پس همه کافران بدین نسبت که کردند کافر شدند
و خدای تعالی خلق را بیاموزید تا از ما کفر کردن بسیار کس از سمع فتنه و جاهلی بدور نرسد
و بدانند که ما از سایان قدرت خدای را بحقیقت نشناختند نسزده شدند بگروه
گفتند مسیح ابن الله هست عیسی پسر خدا است گروهی دیگر گفتند
إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ یعنی که خدای سه یکی است یکی مریم یکی خدای
خاک و دیگر ایشان آفریده گروهی گفتند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ گفتند خدای
همان عیسی است که از آسمان فرود آمد و بشکم مریم در آمد بصورت آدمی و بیرون شد
بخلق نمود و باز بآسمان رفت و ایشان که این چنین گفتند و چنین اعتقاد کردند همه
همه کافر شدند زیرا که همه مقالات کفر است لعنت خدای و لعنت فرشتگان و لعنت آدمیان
بر ایشان هر سه گروه باد و مقالات ایشان مقالات مسلمانان نیست که عیسی روح الله
و فرمان بردار خدای تعالی است چون گفت یا بنی اسرائیل من رسولم بشما فرستاده
از آسمان و زمین خلق دیگر که از پیش ایشان هست کرده اید مثل آدم که از خاک

مقالات مسلمانان
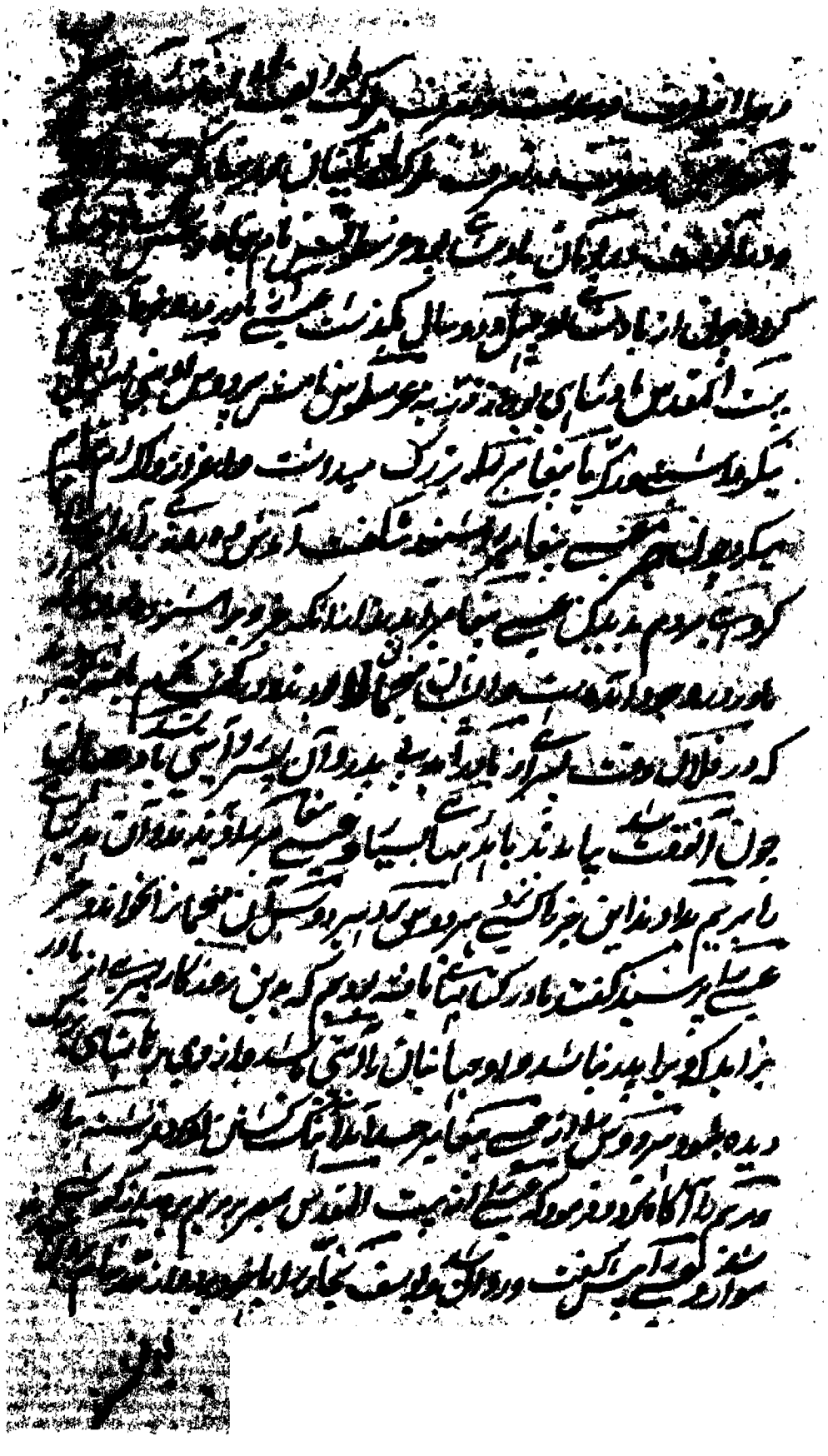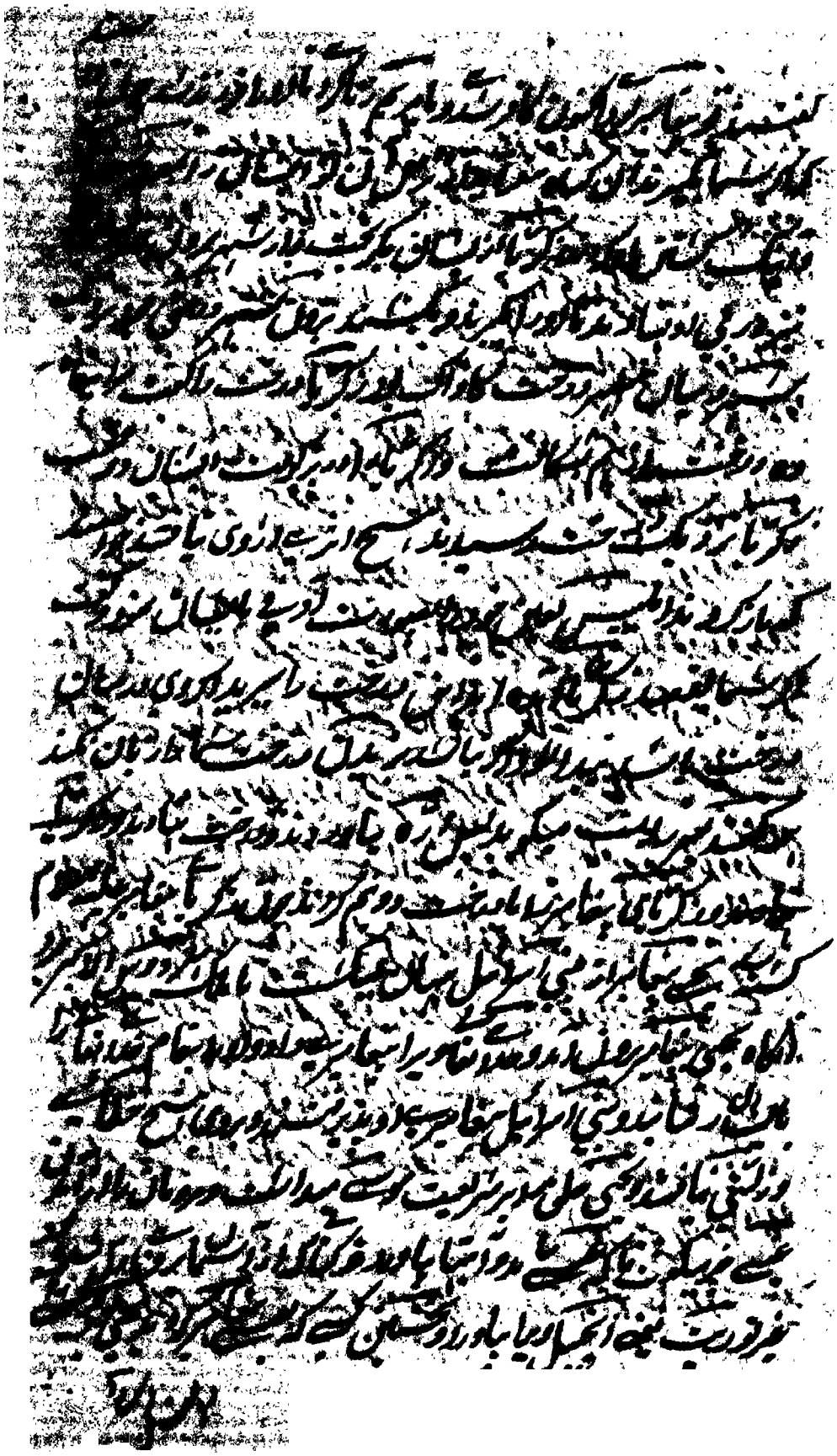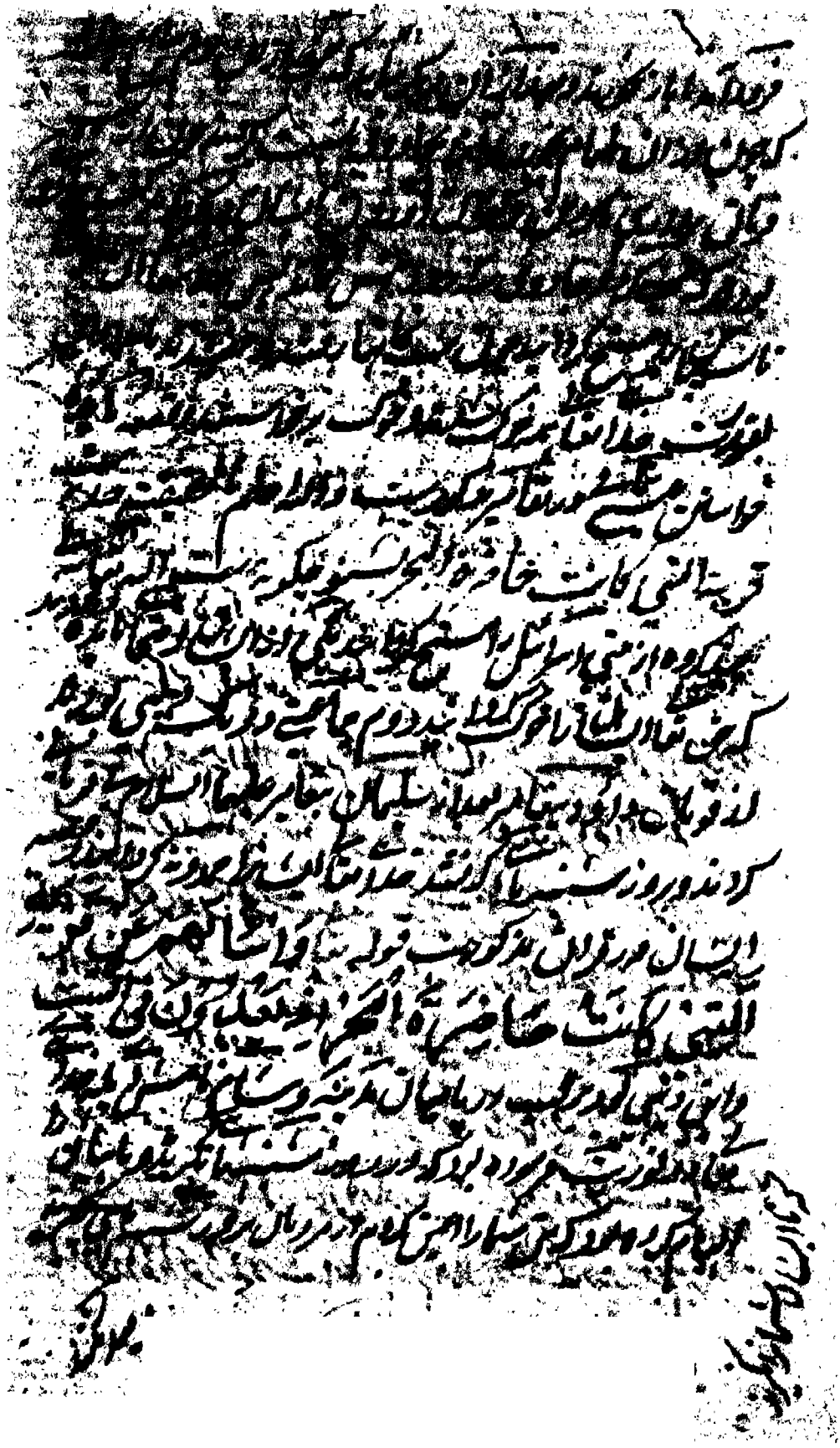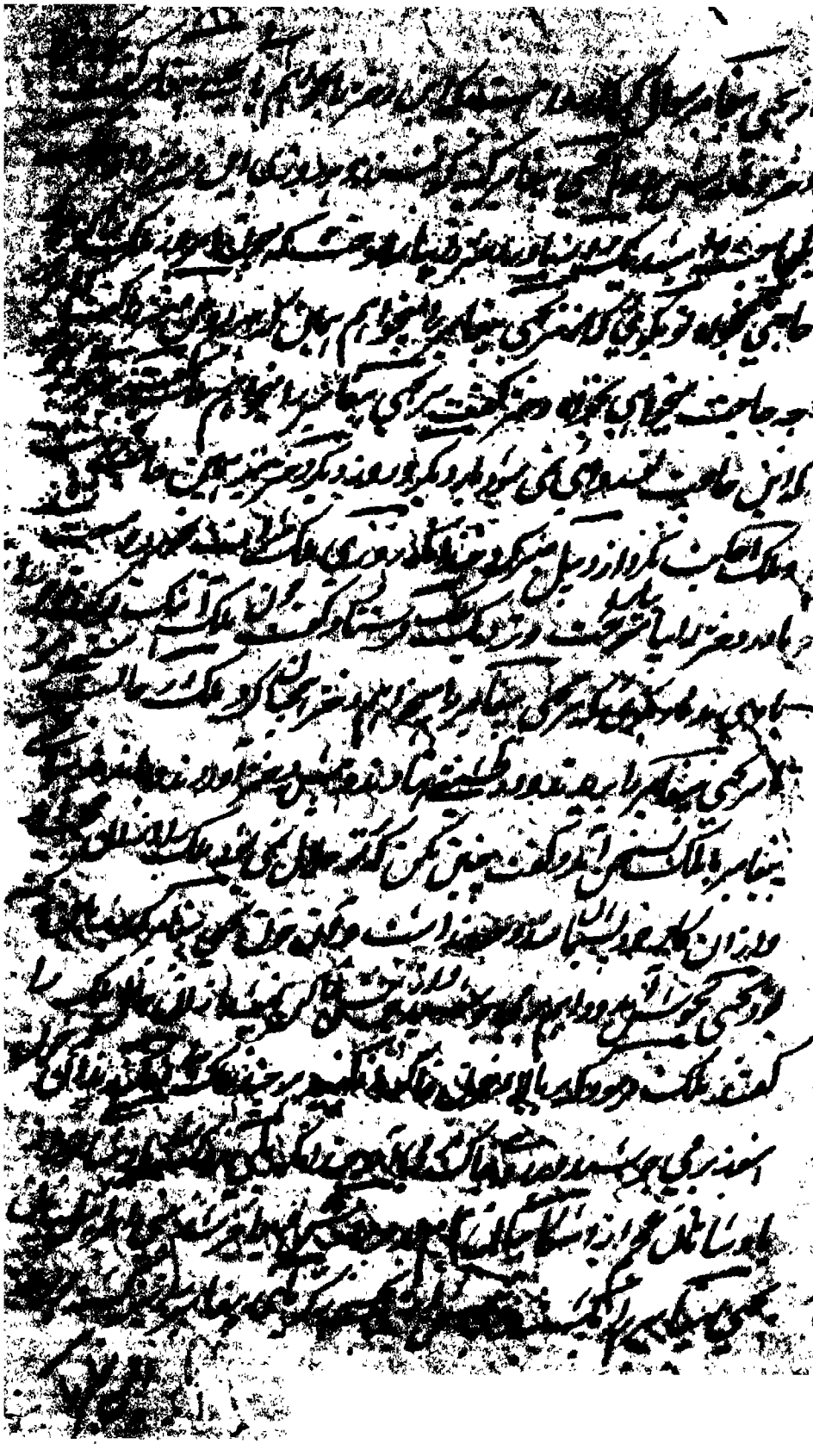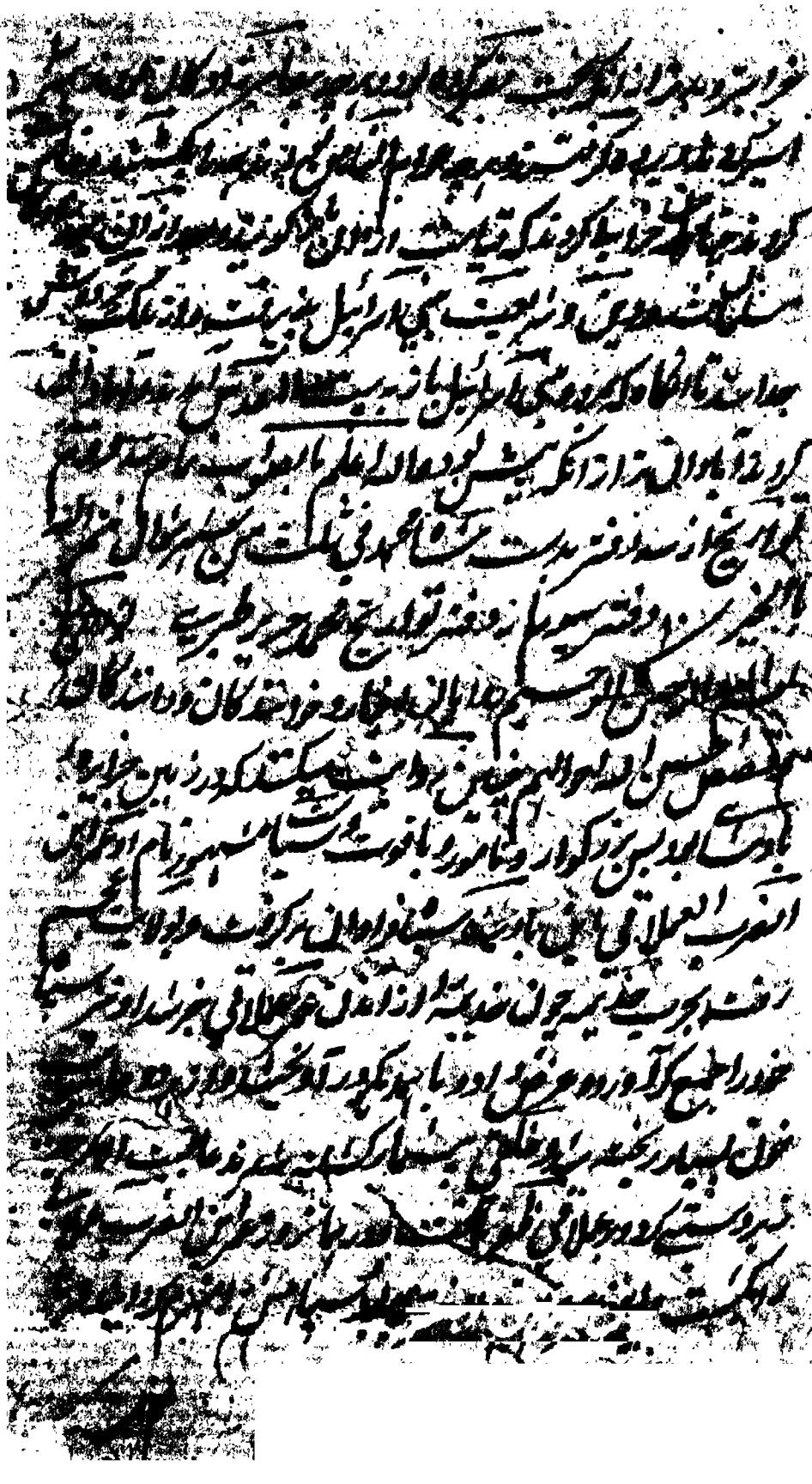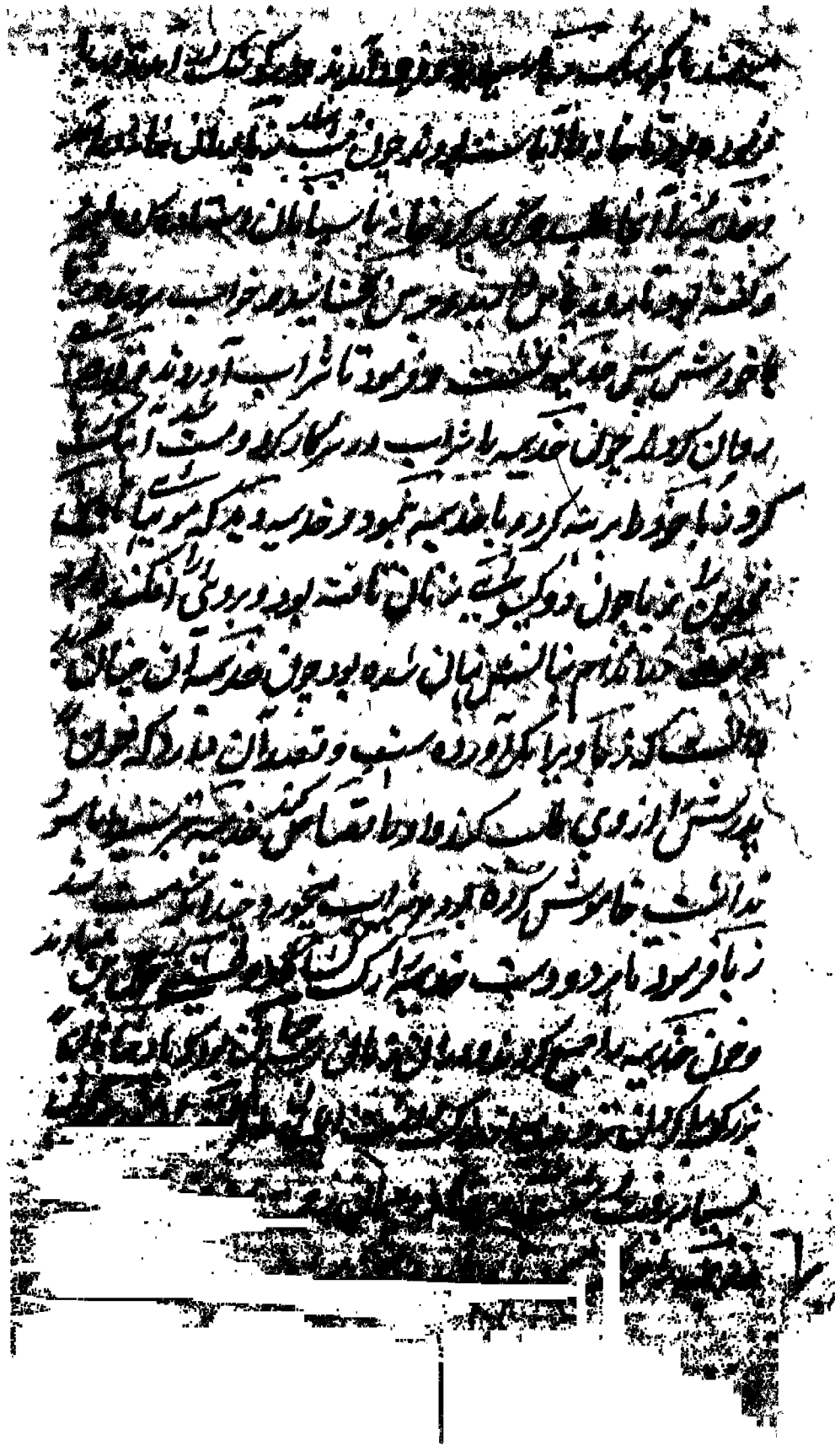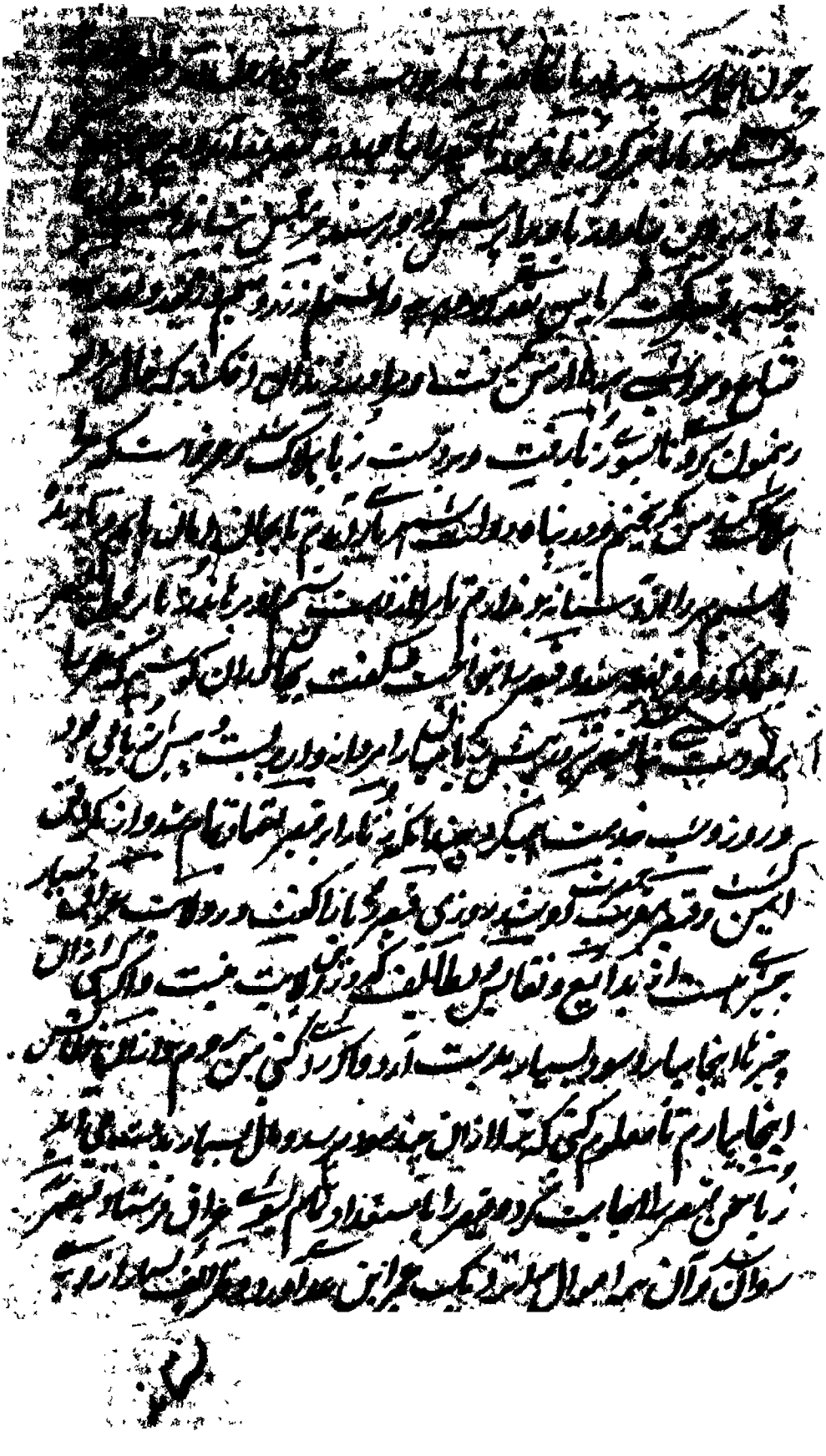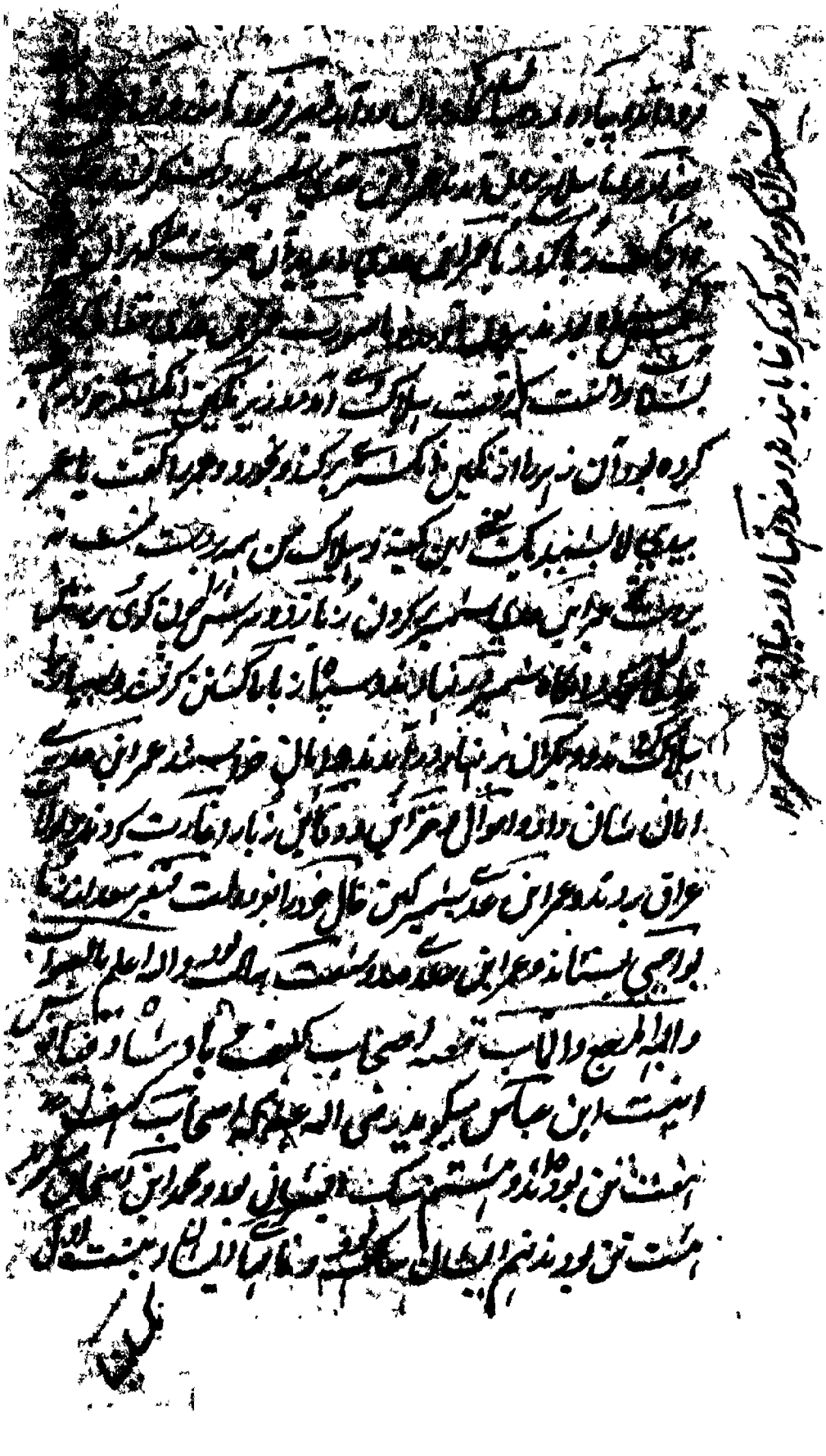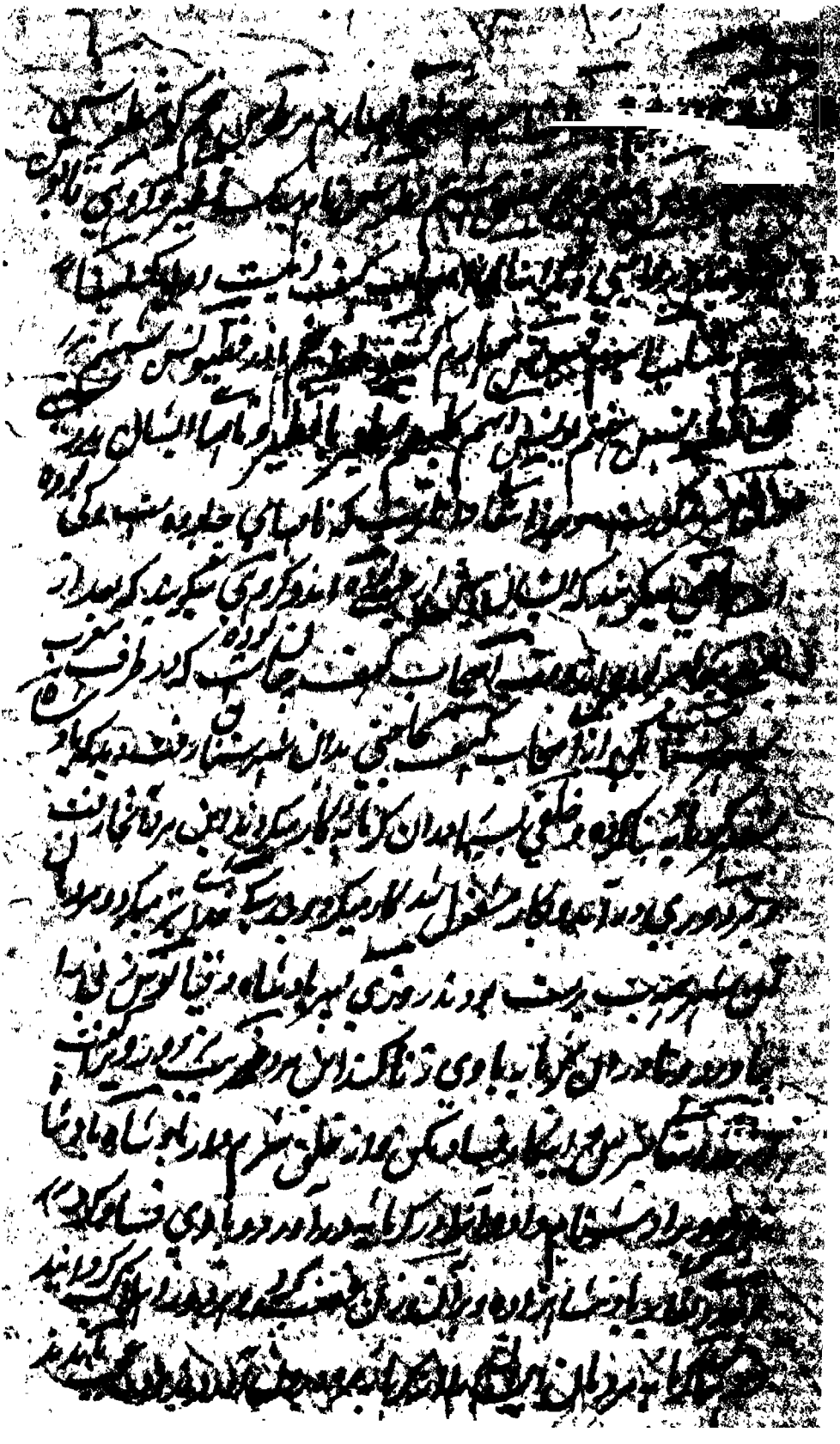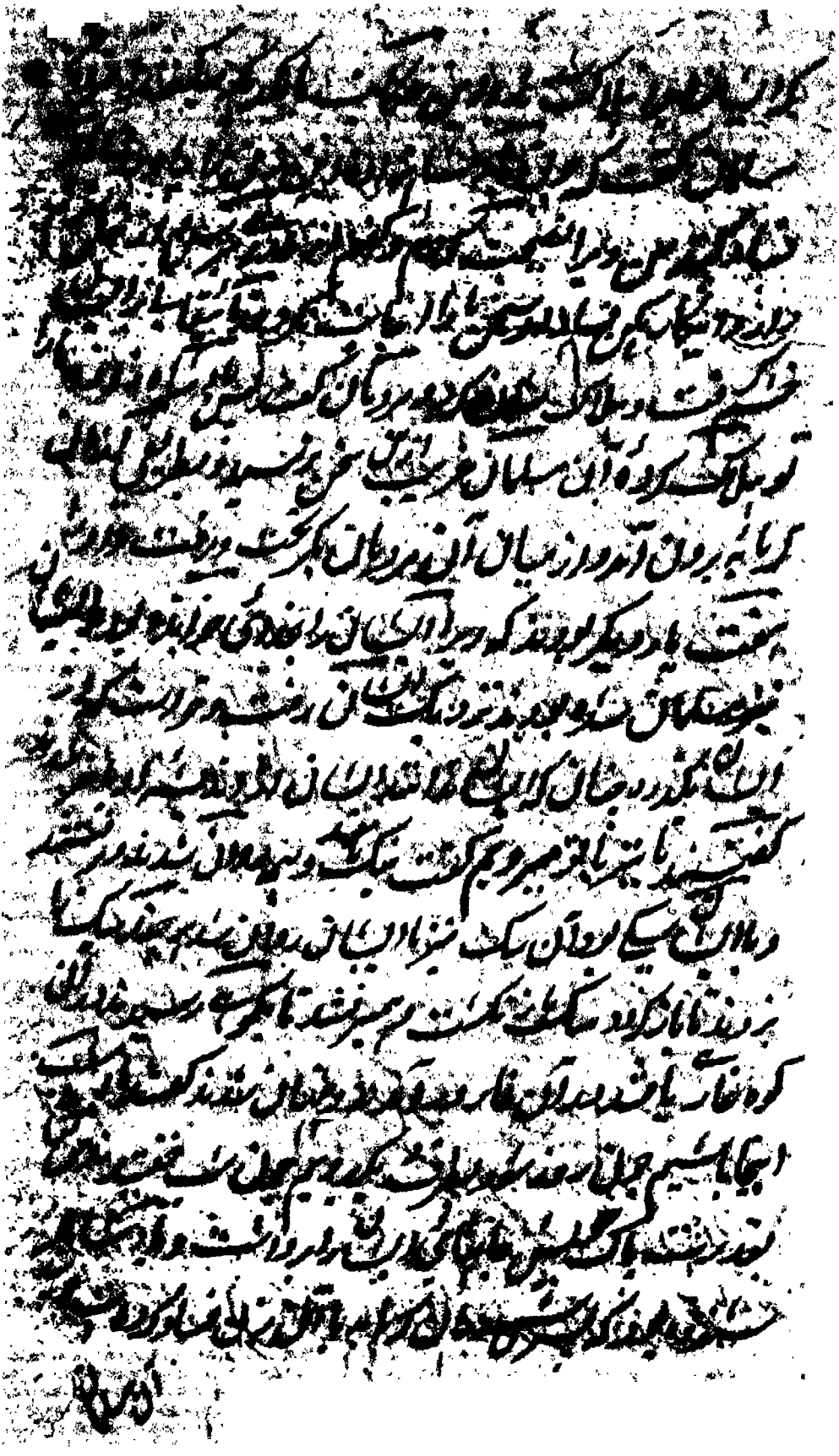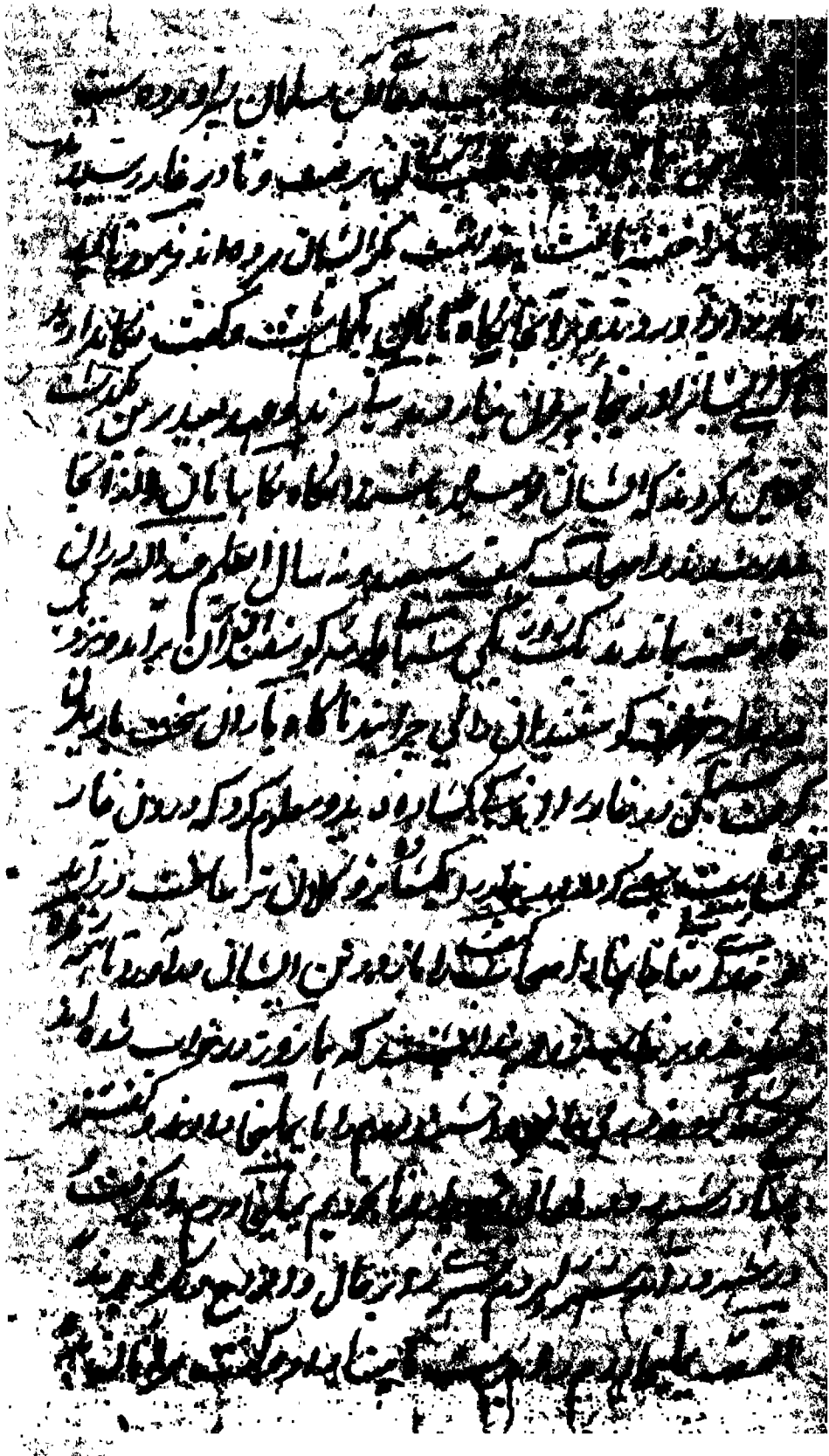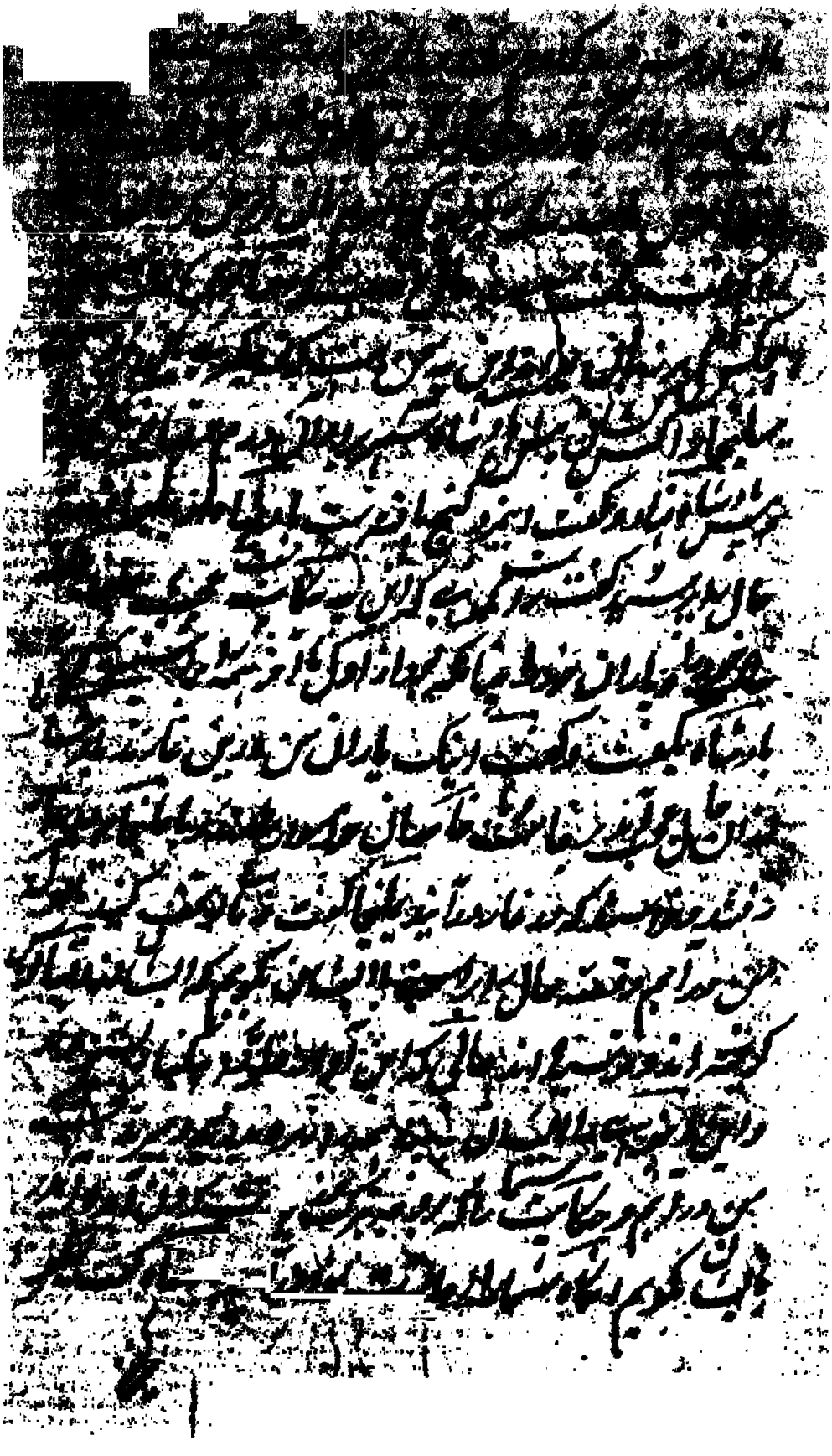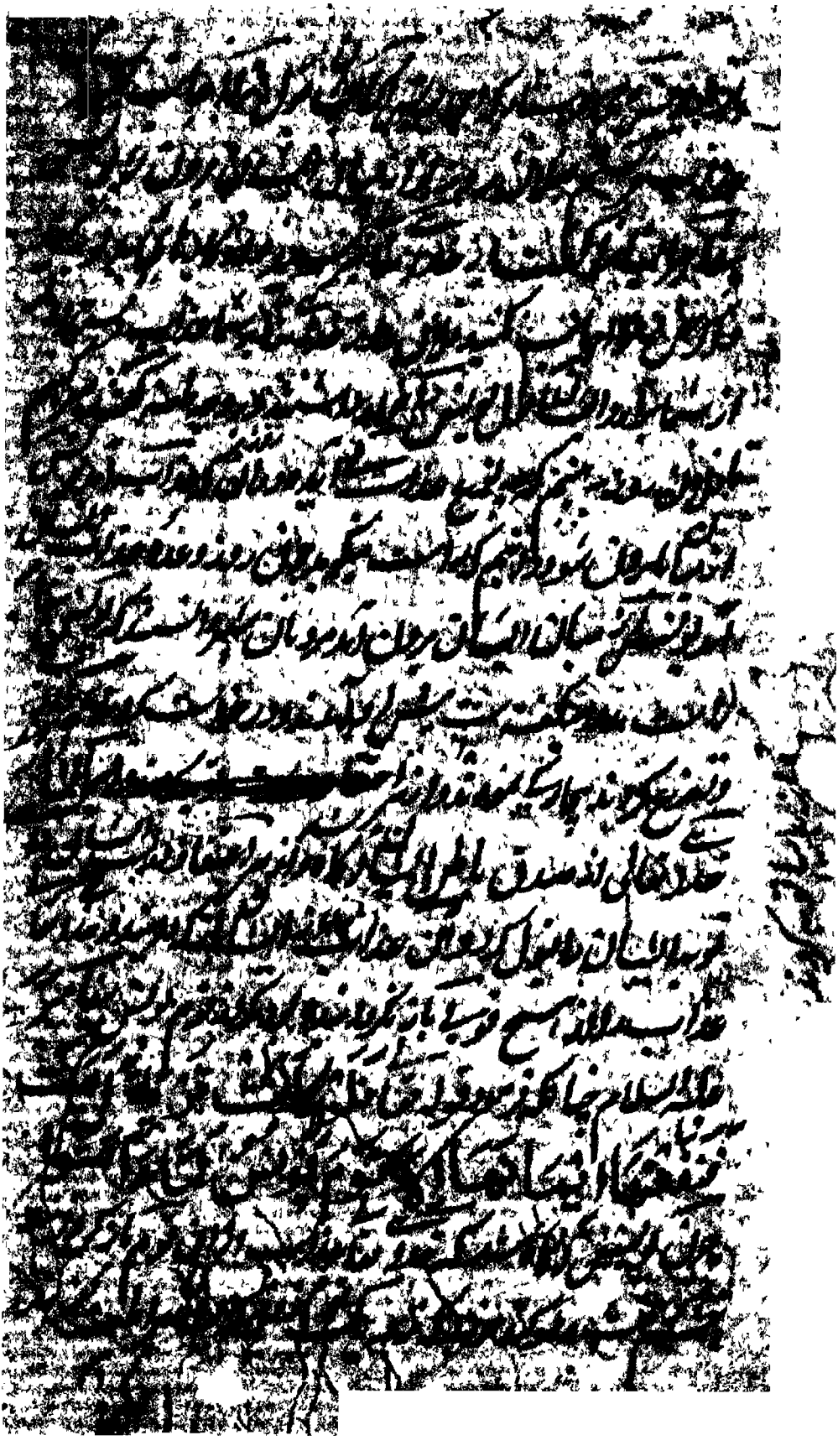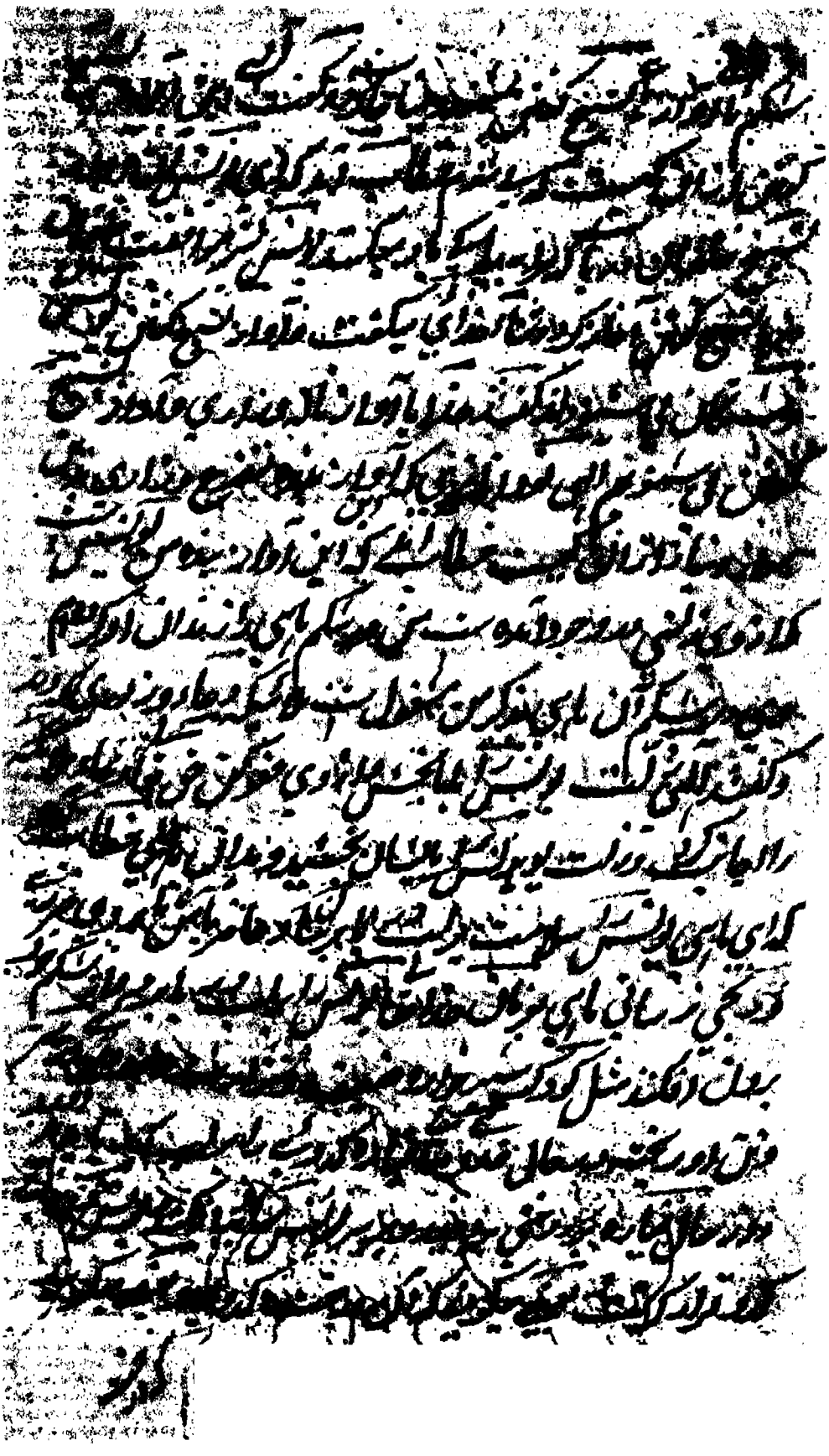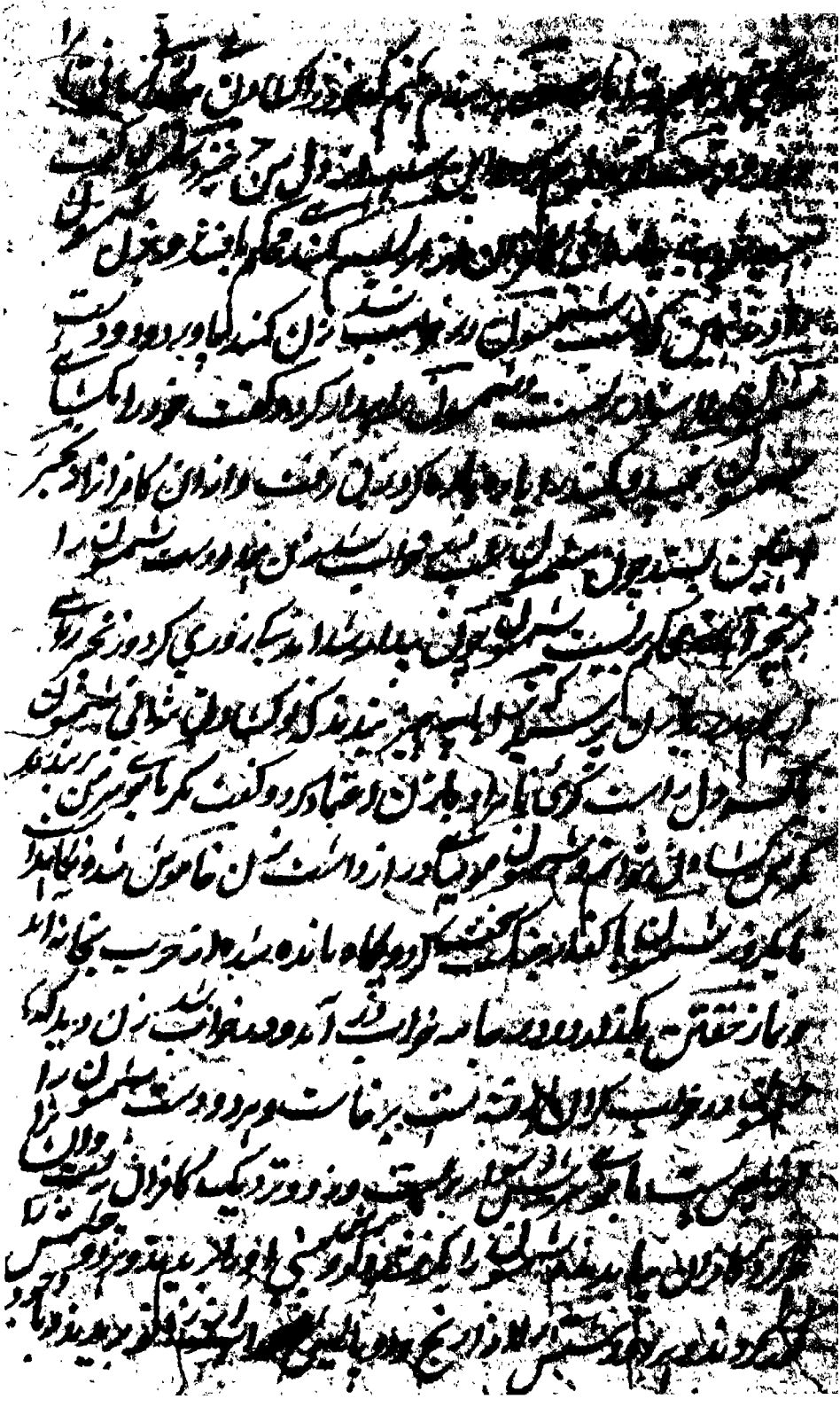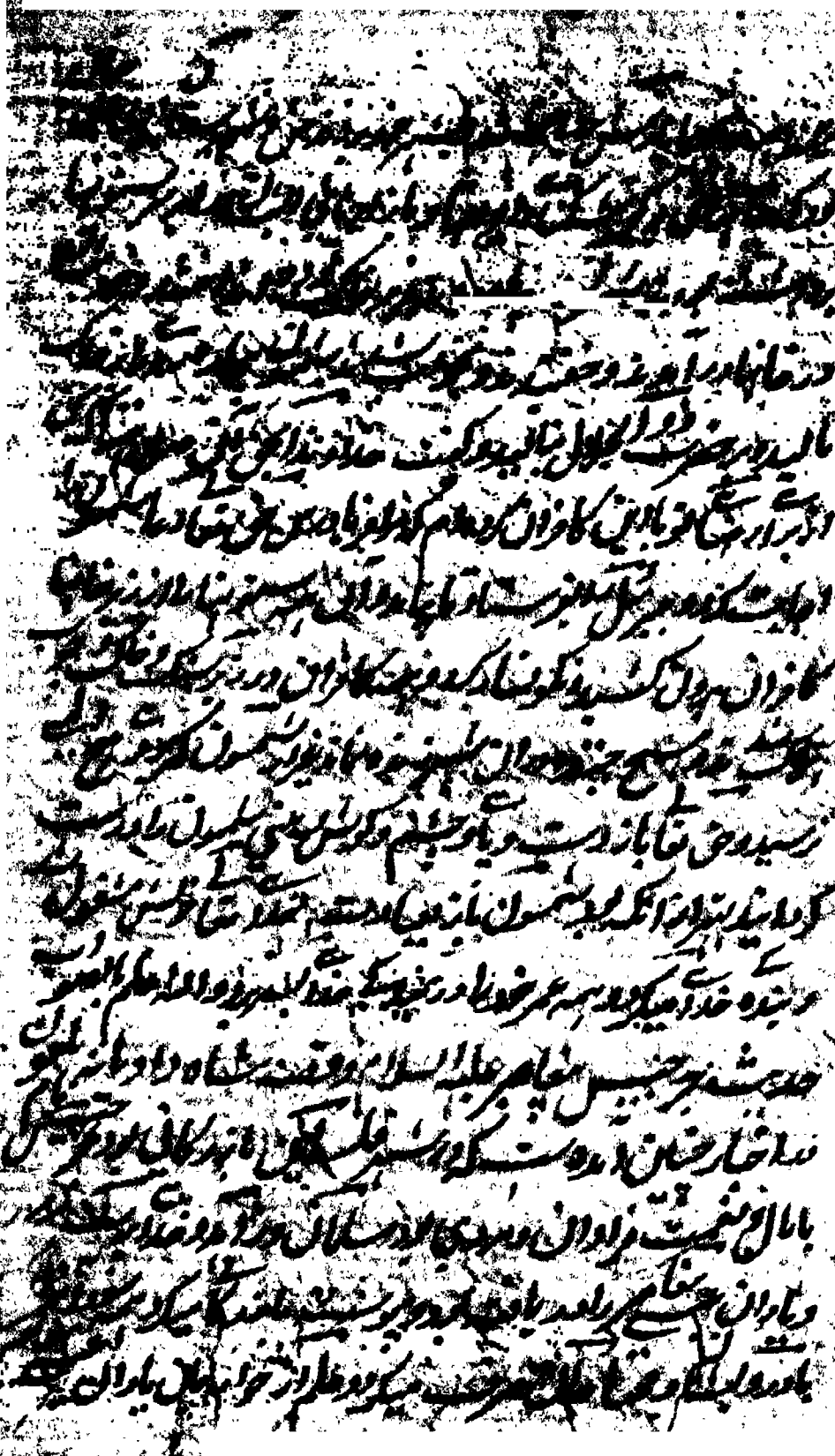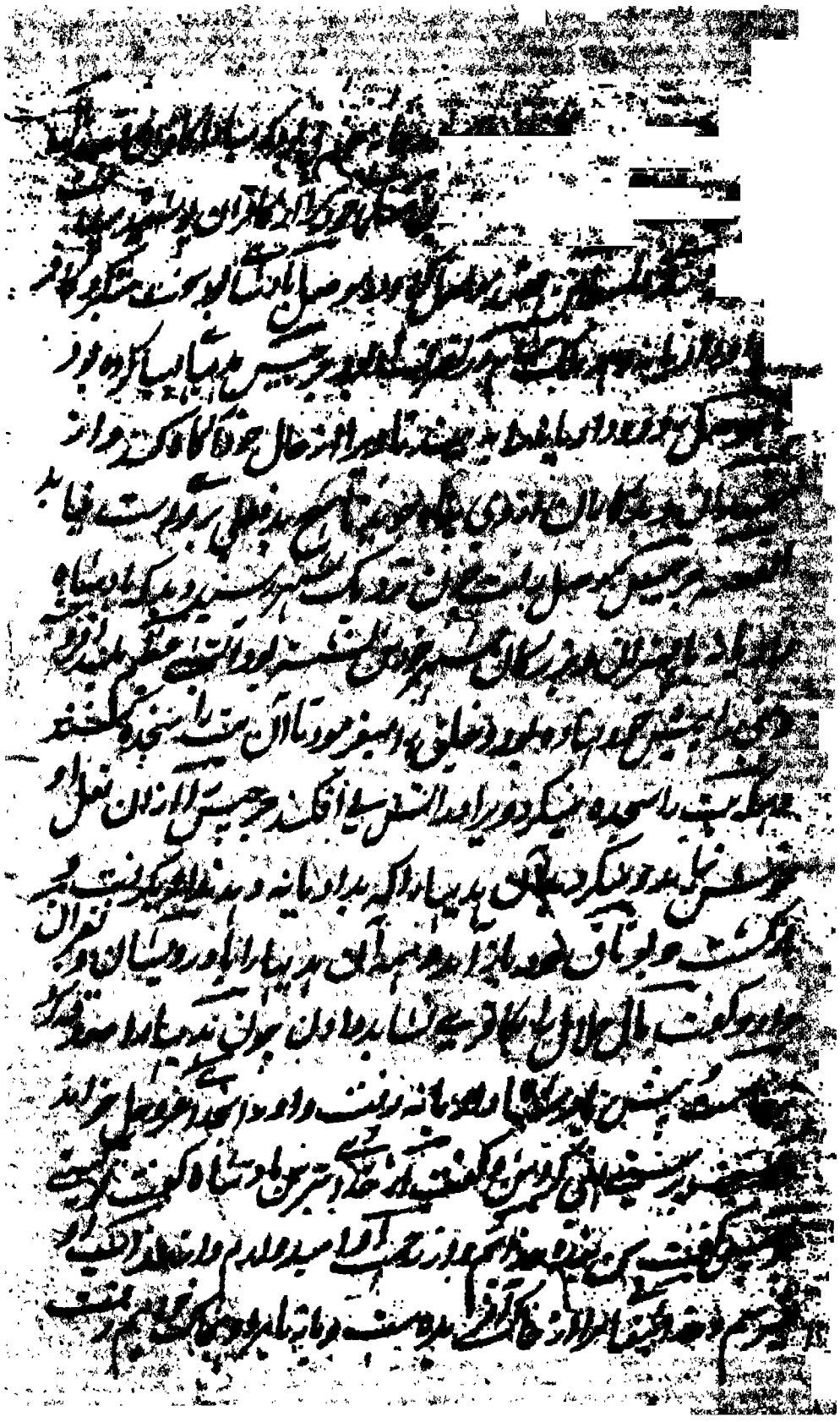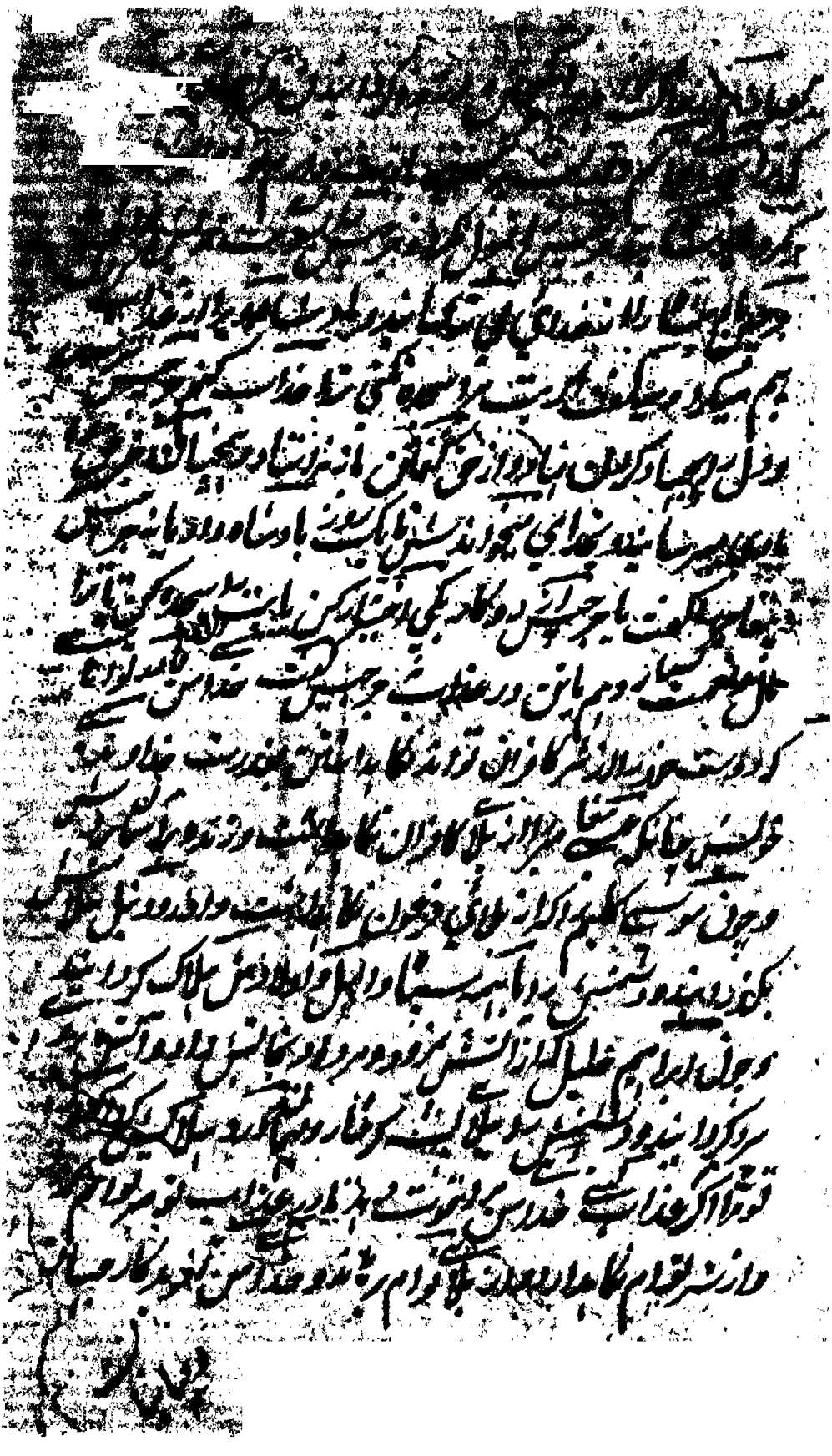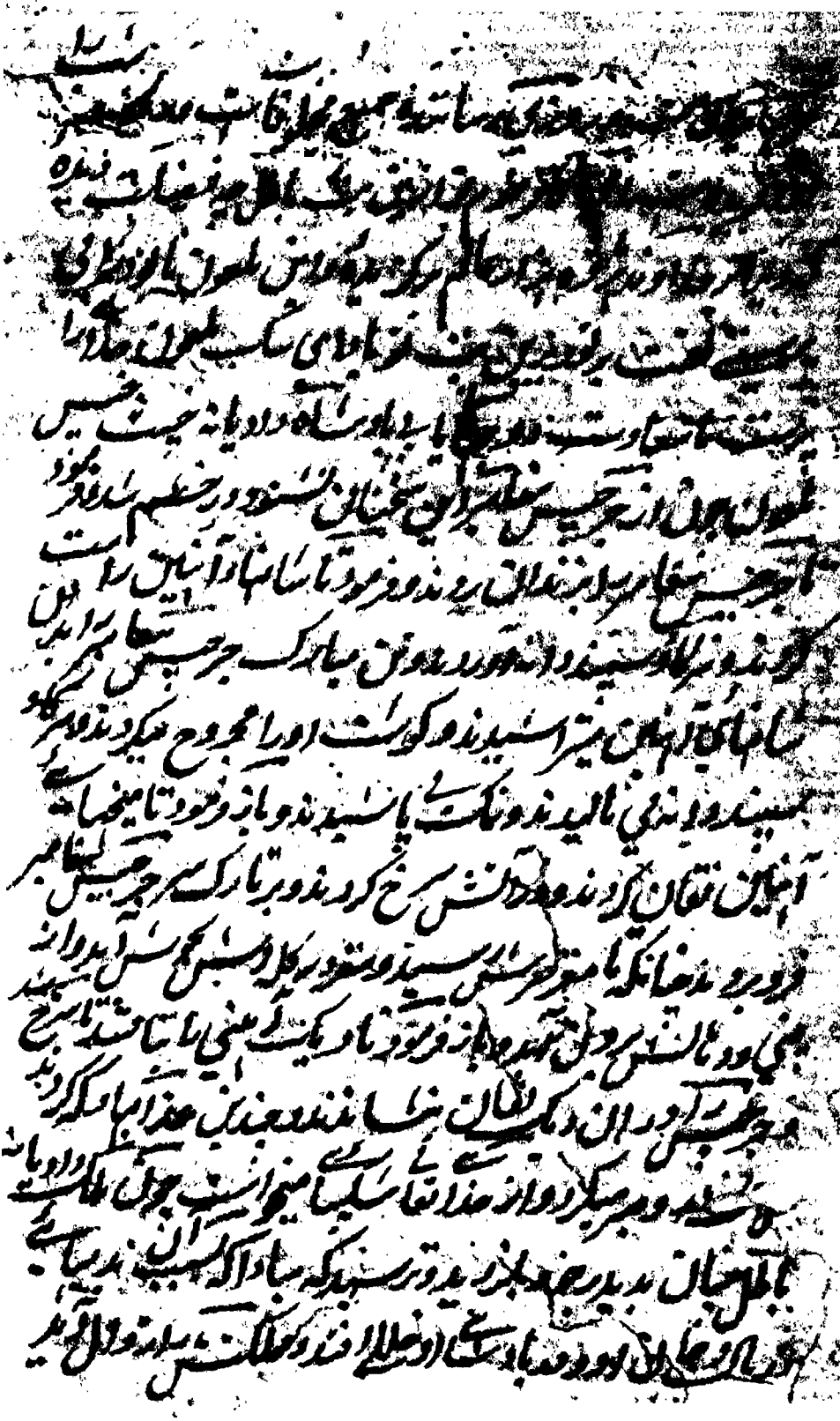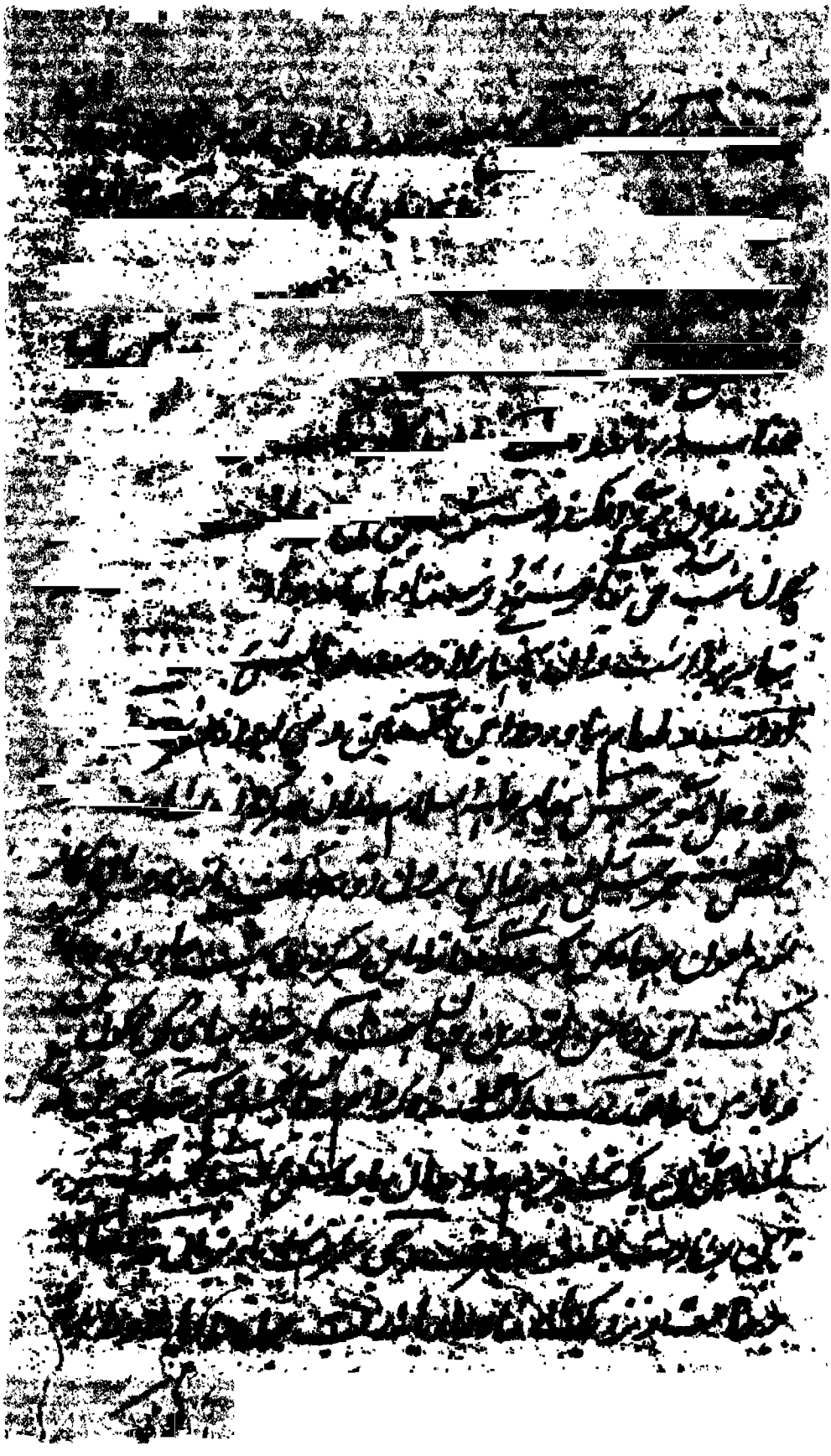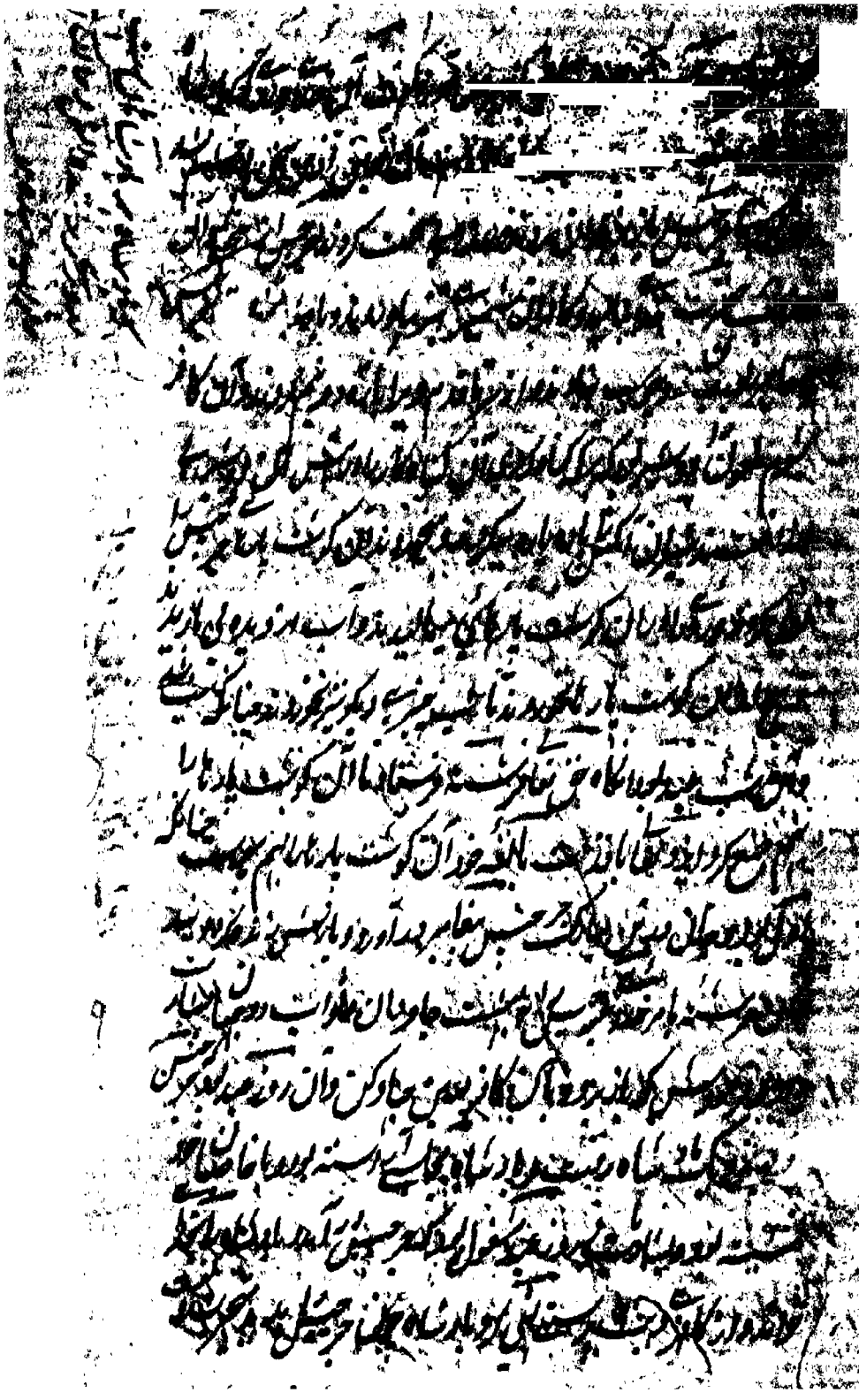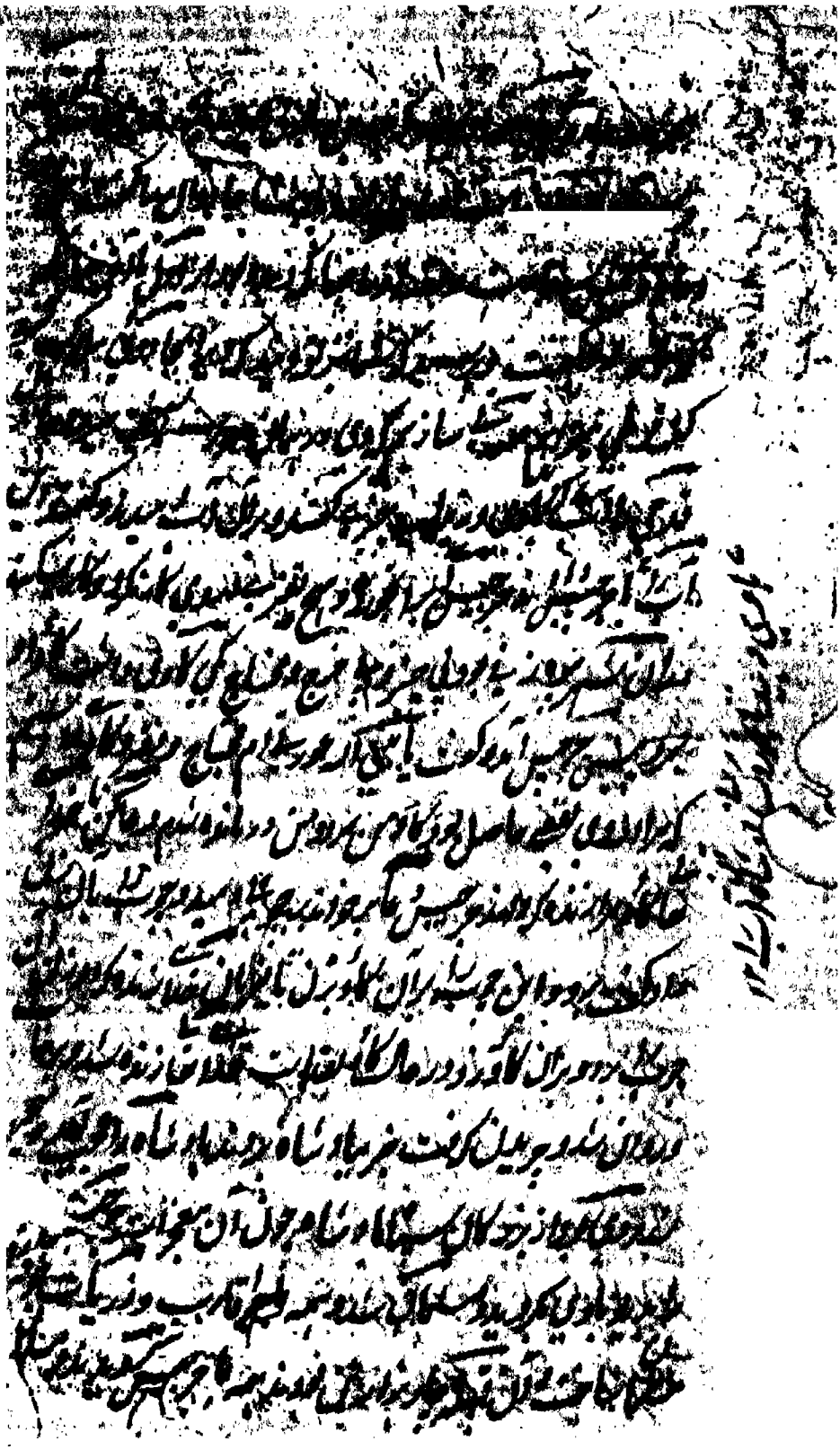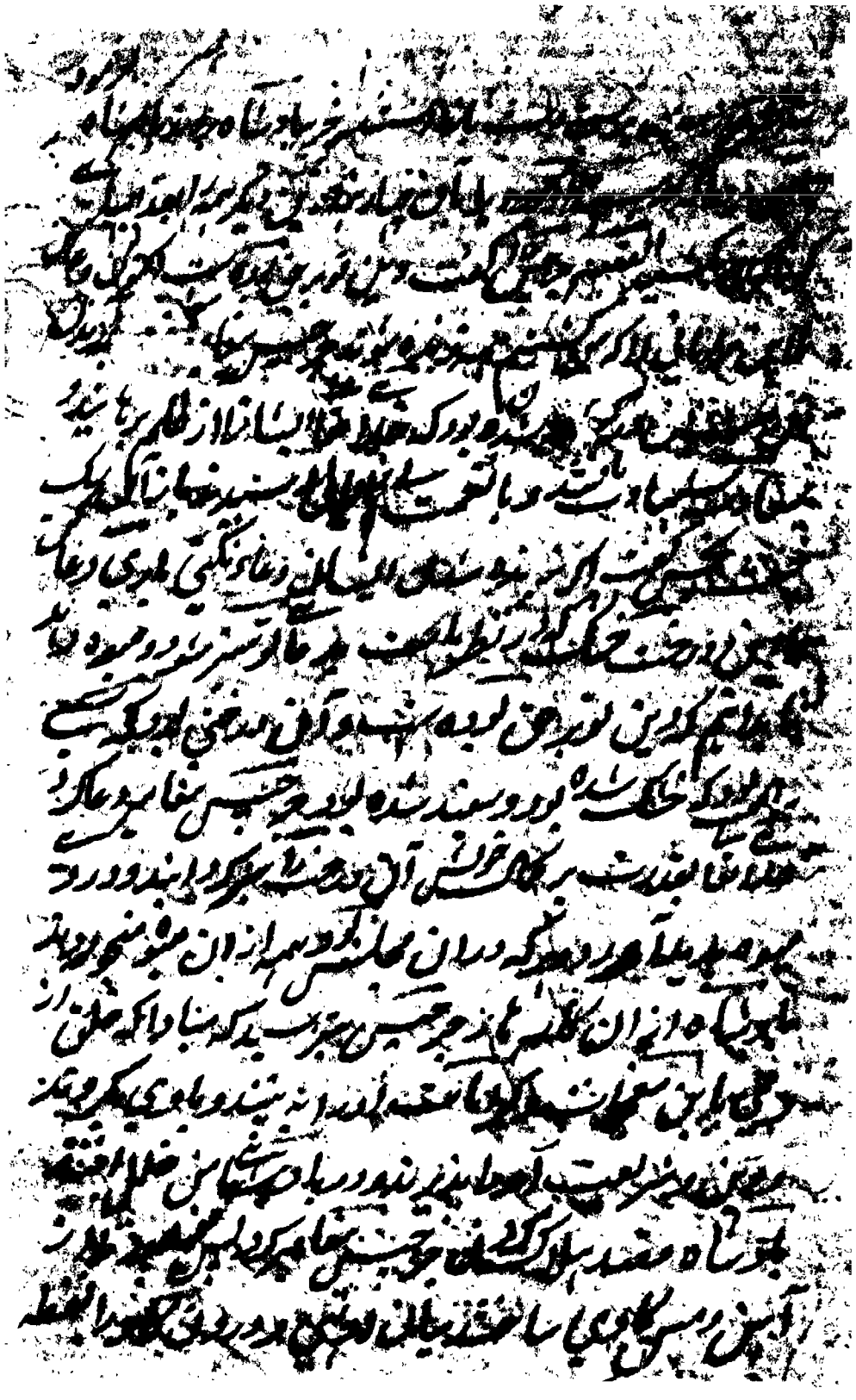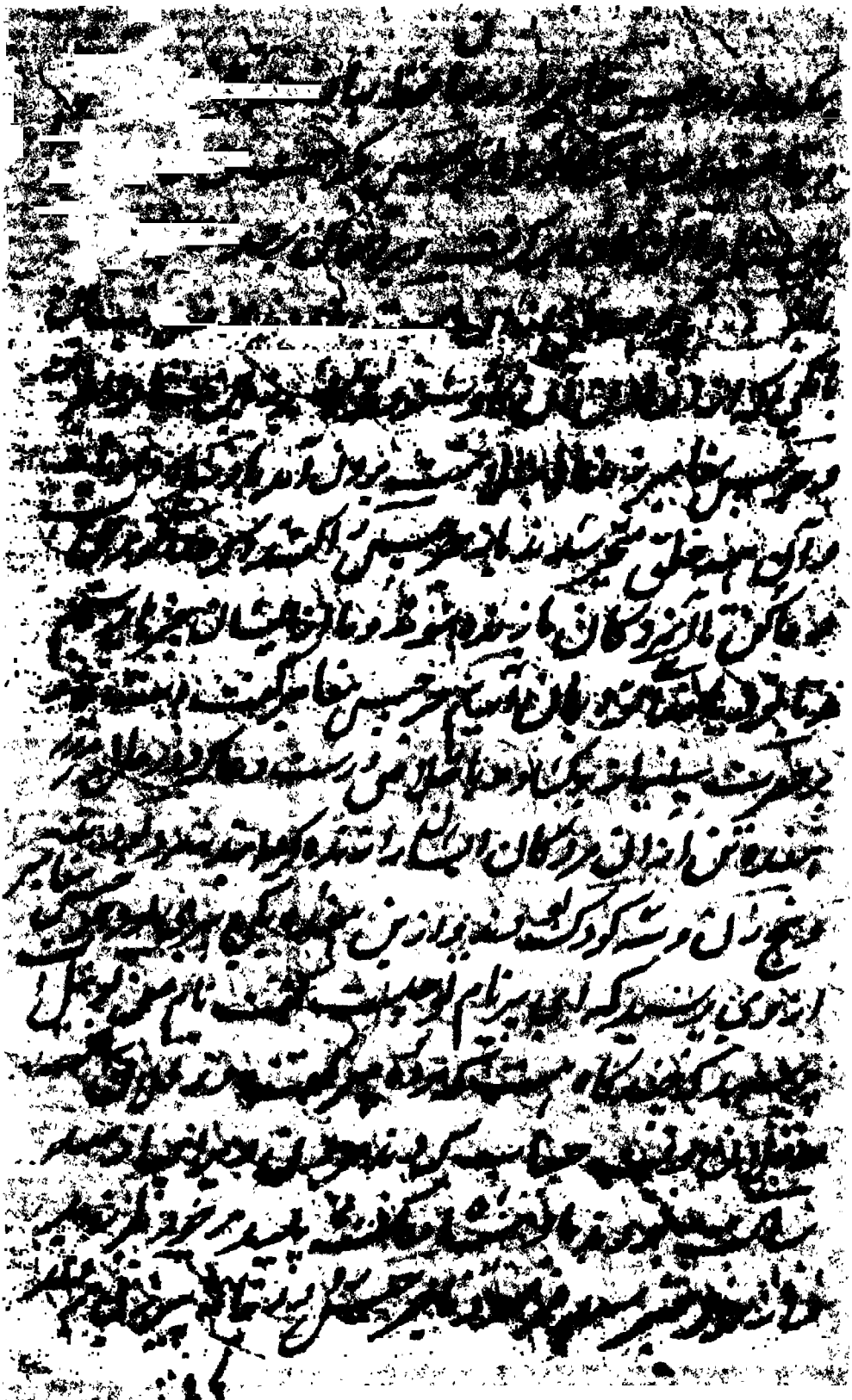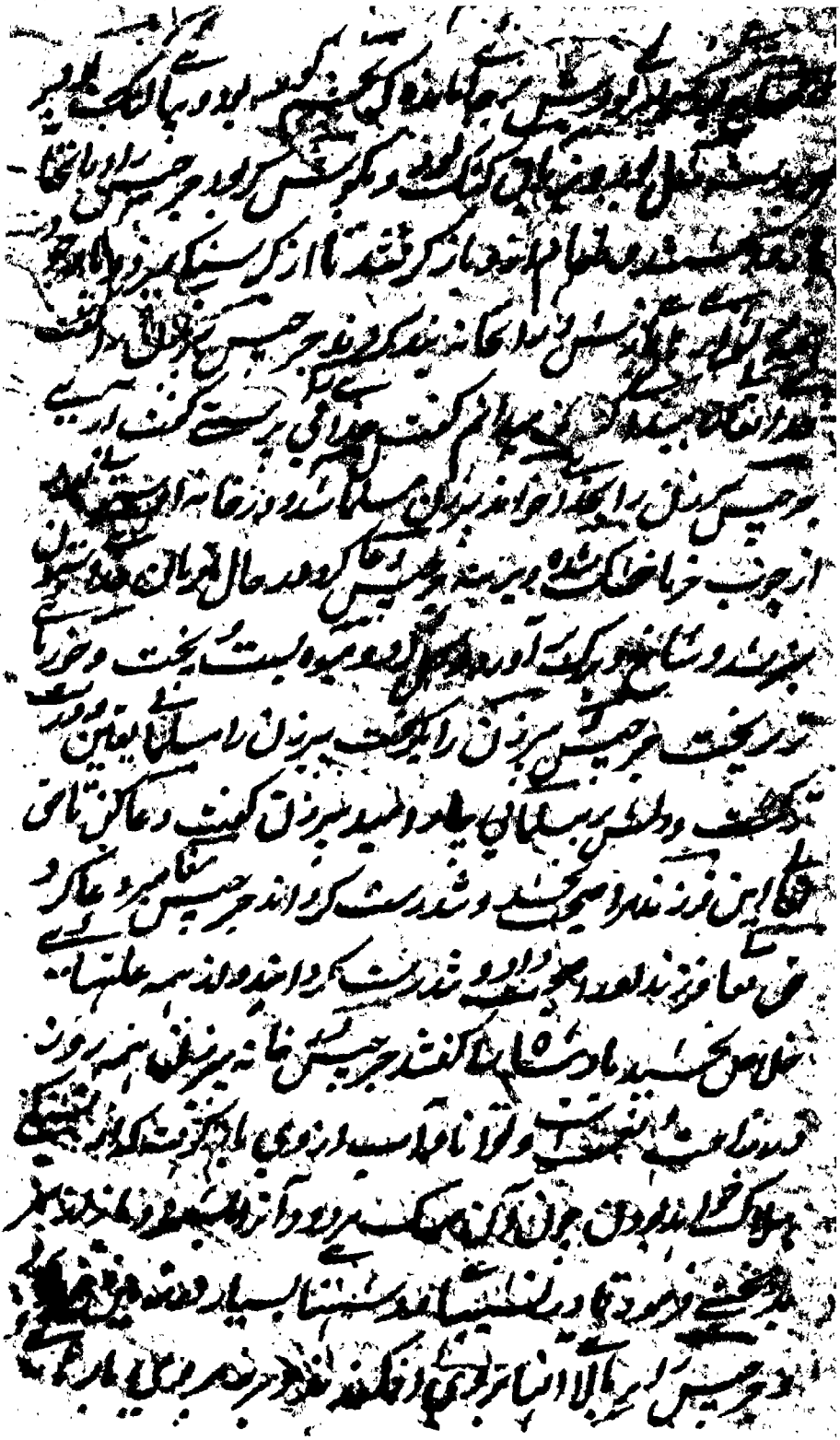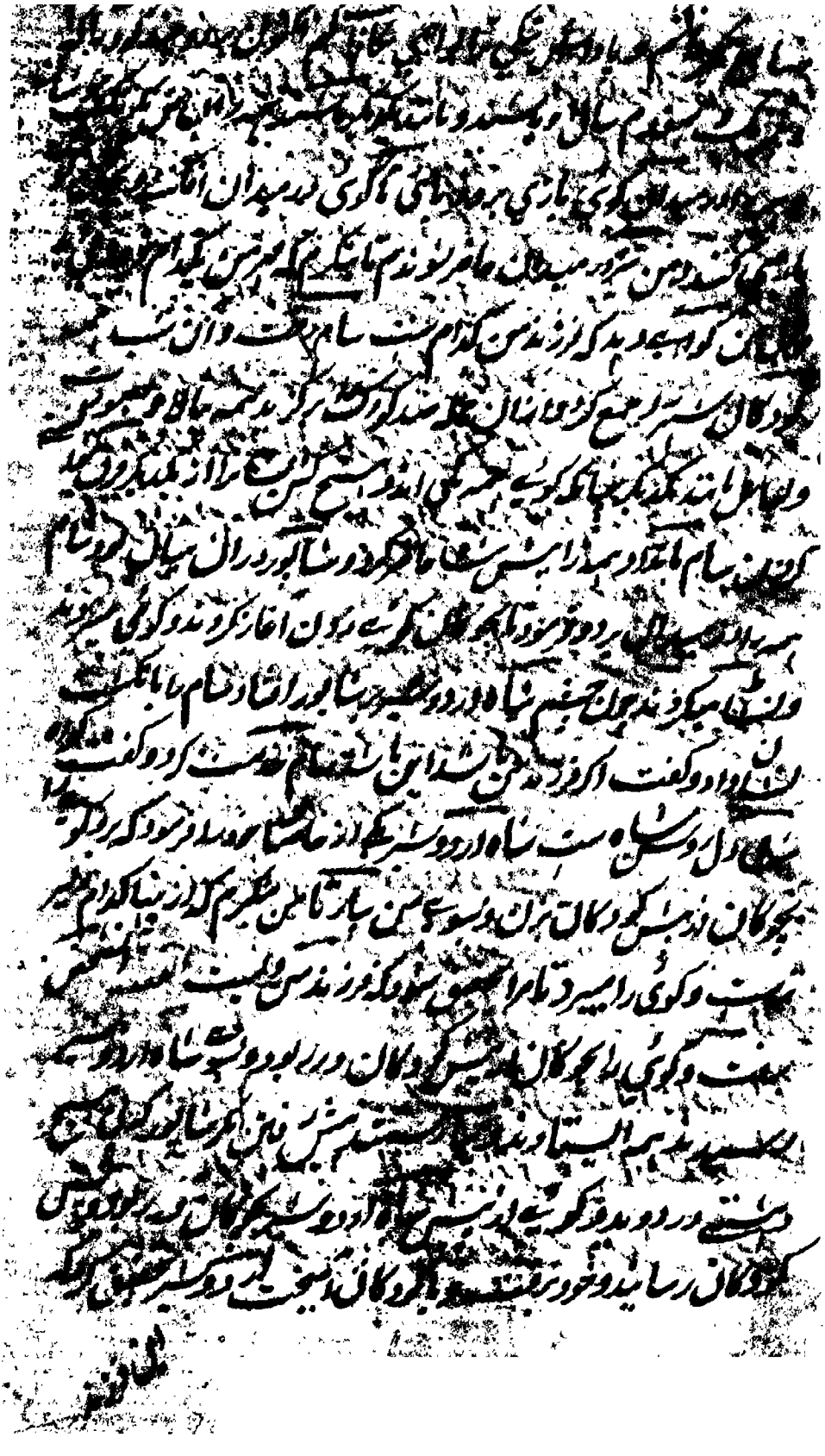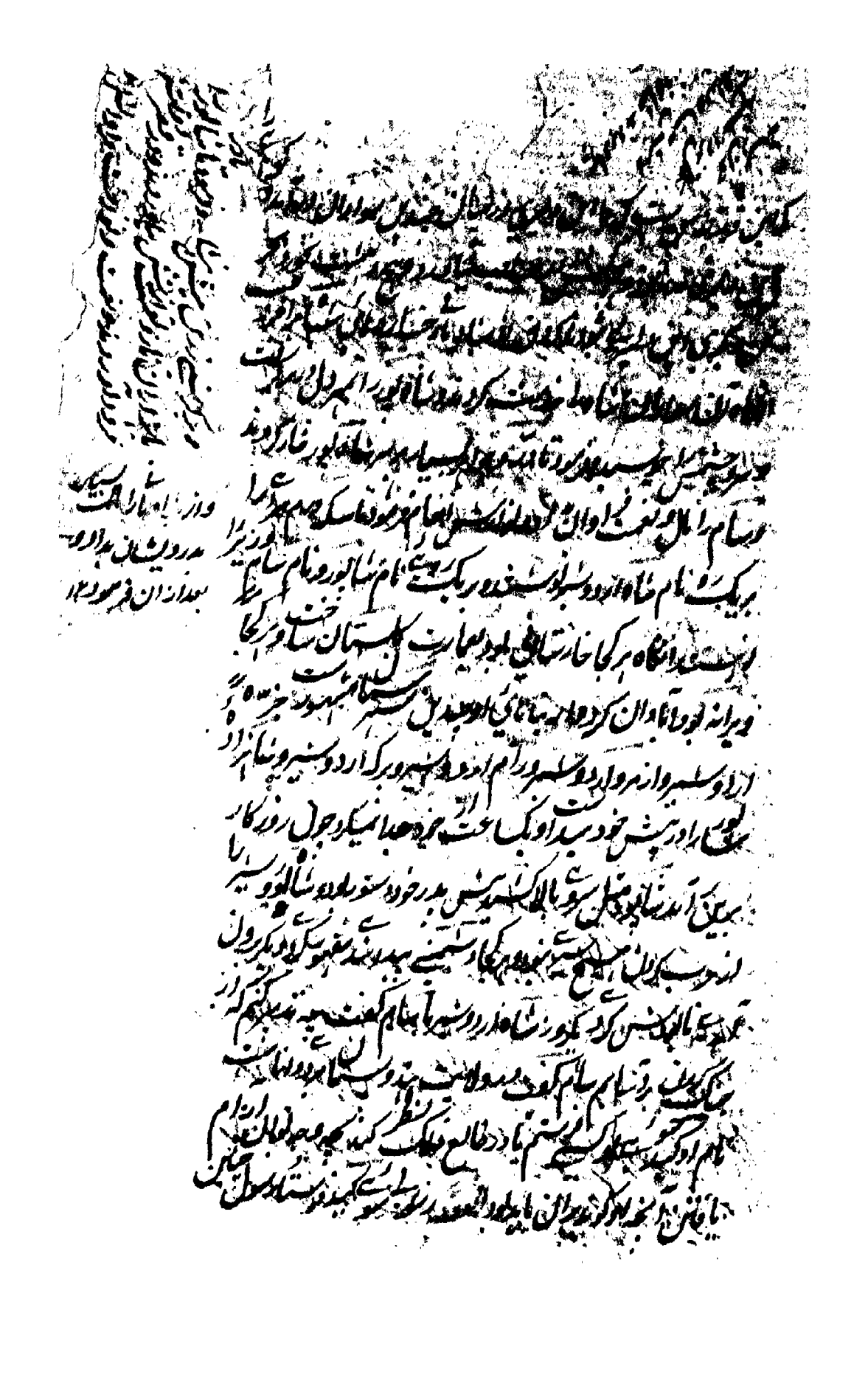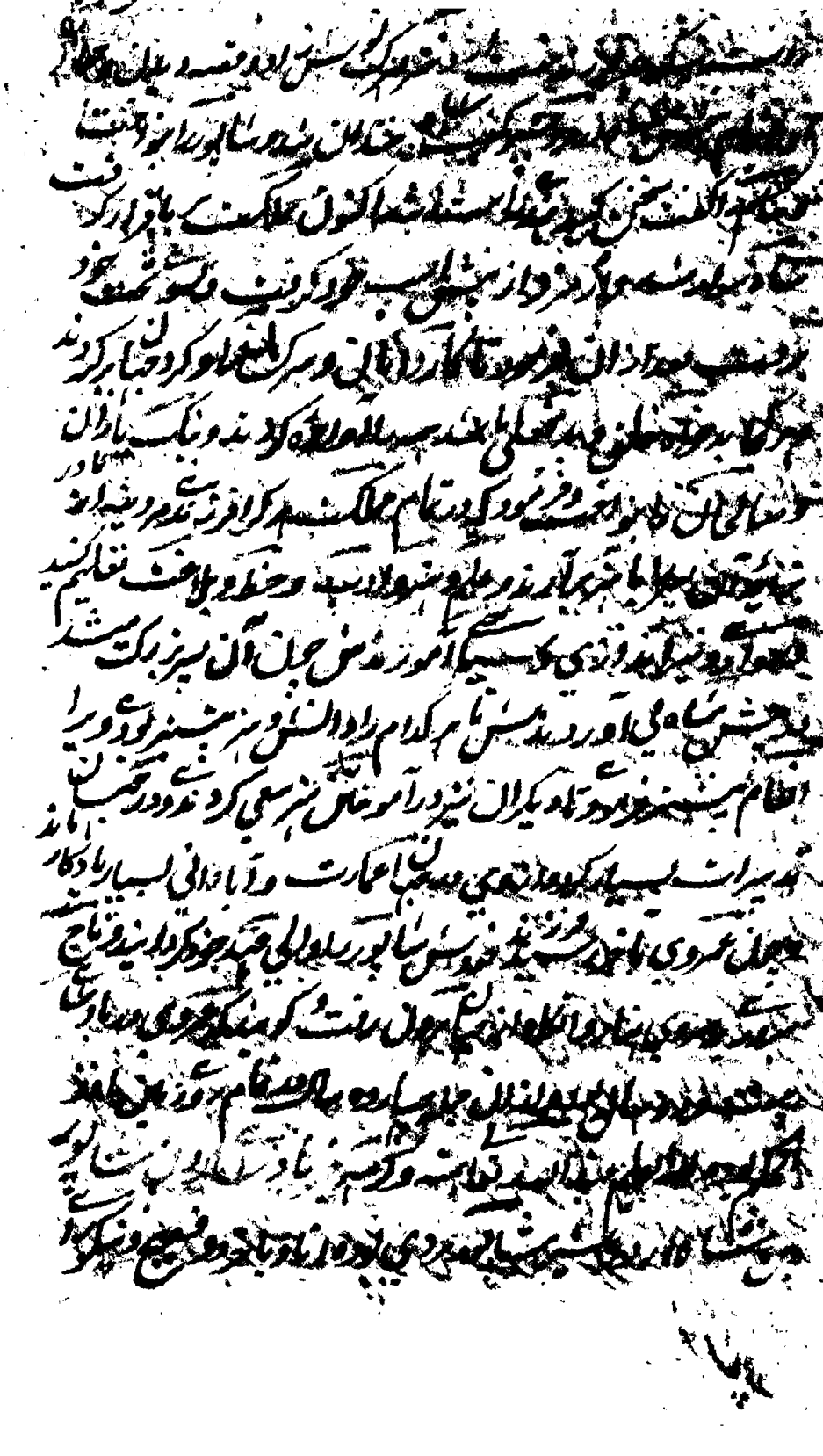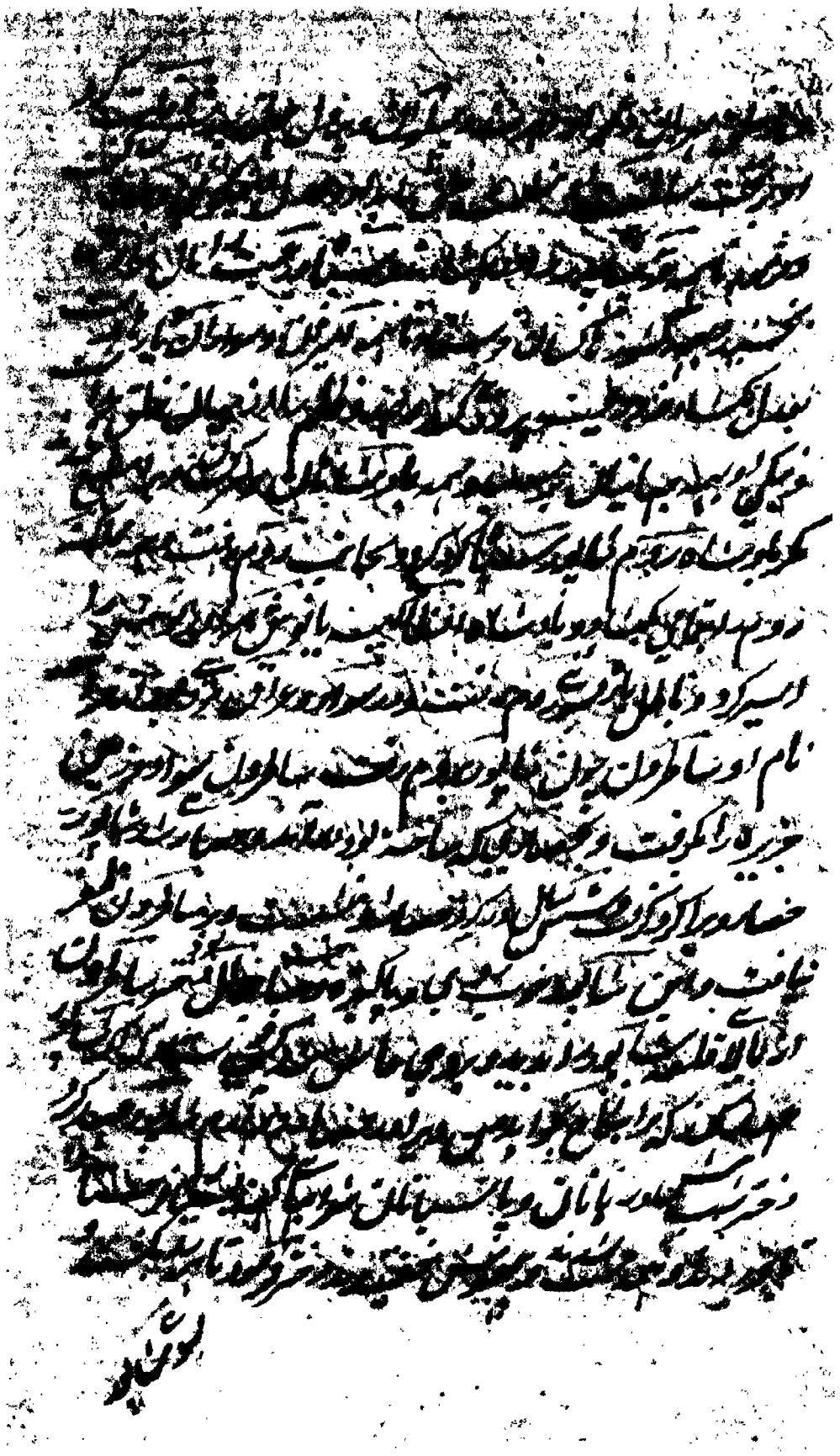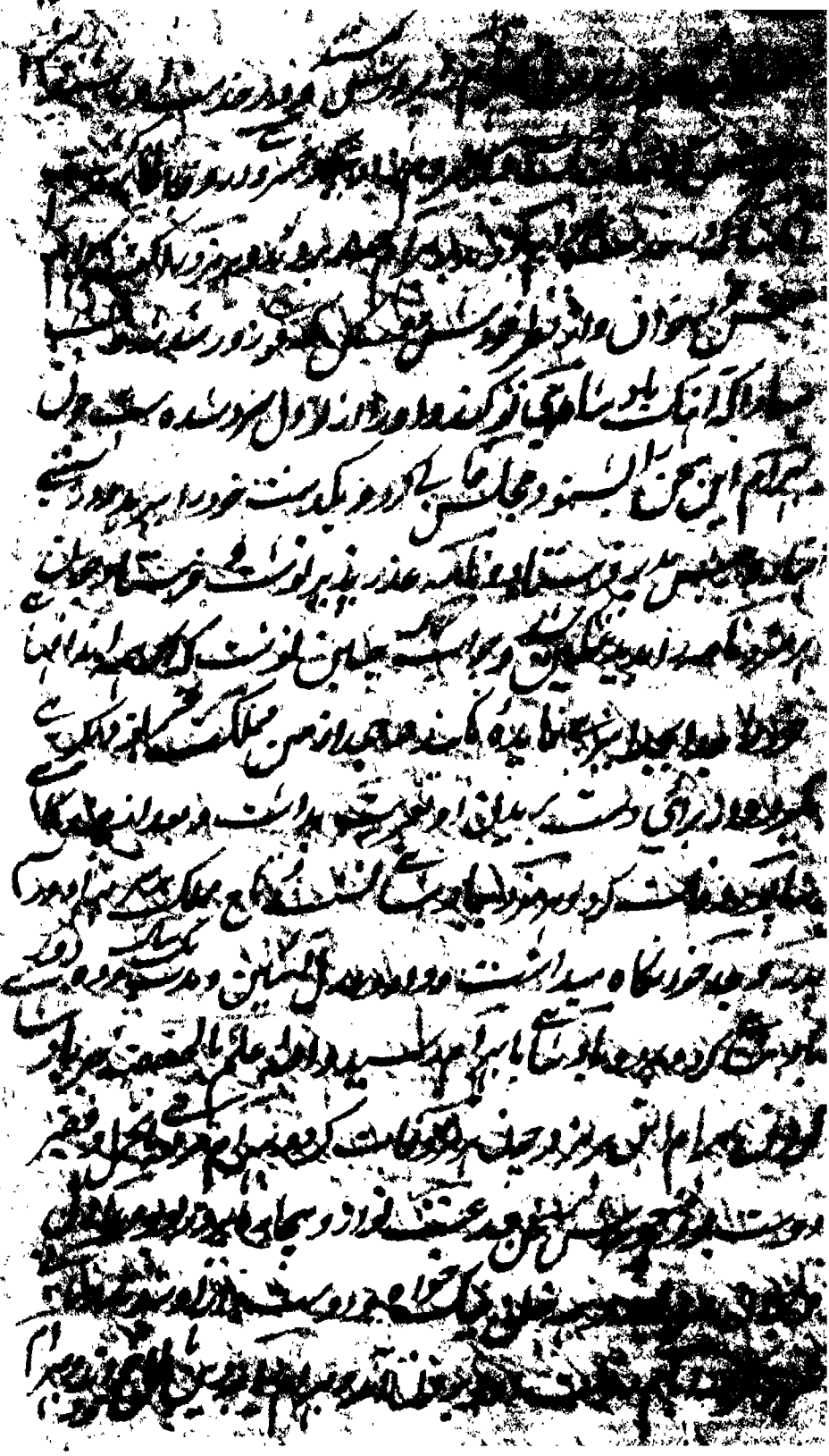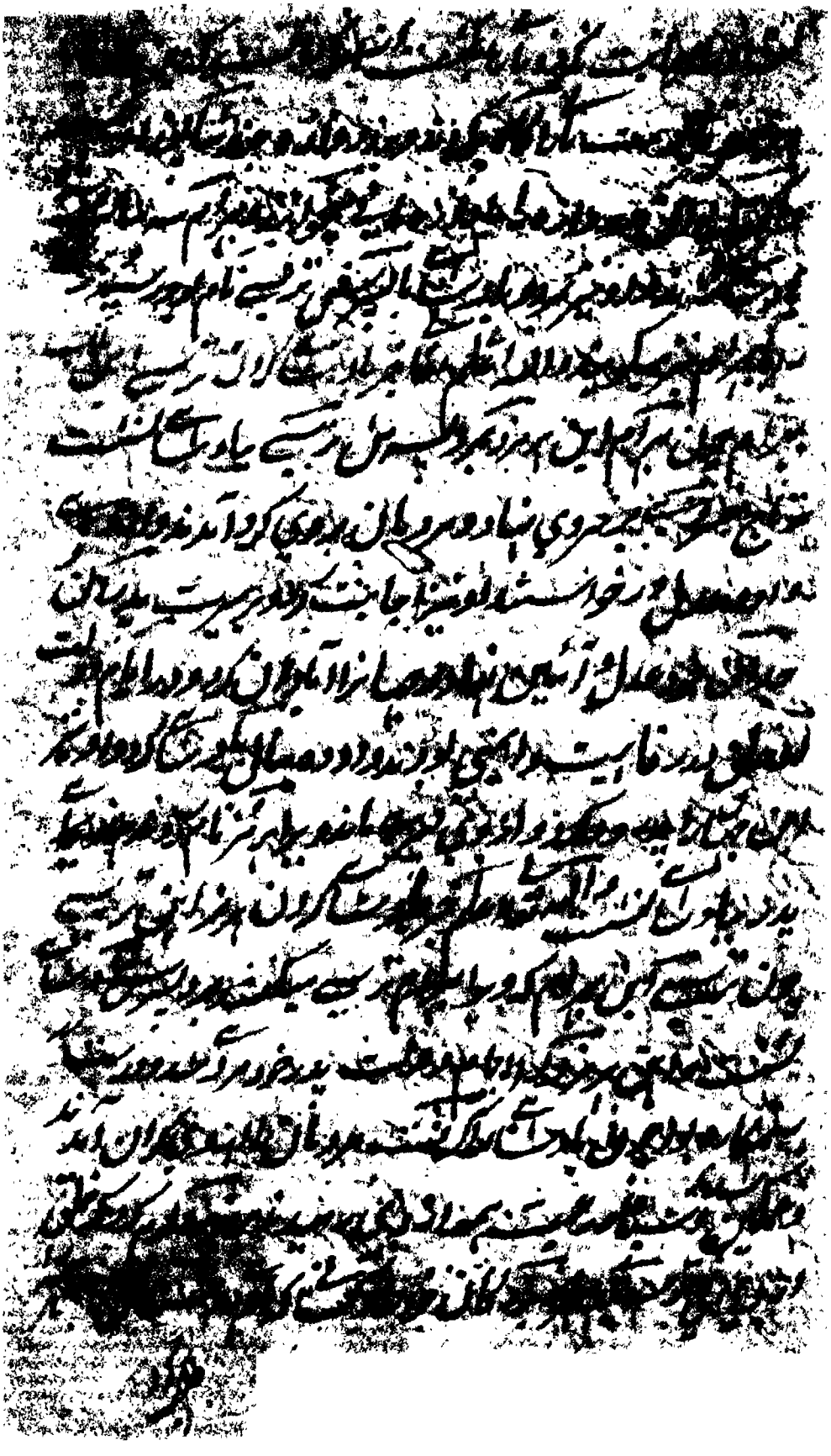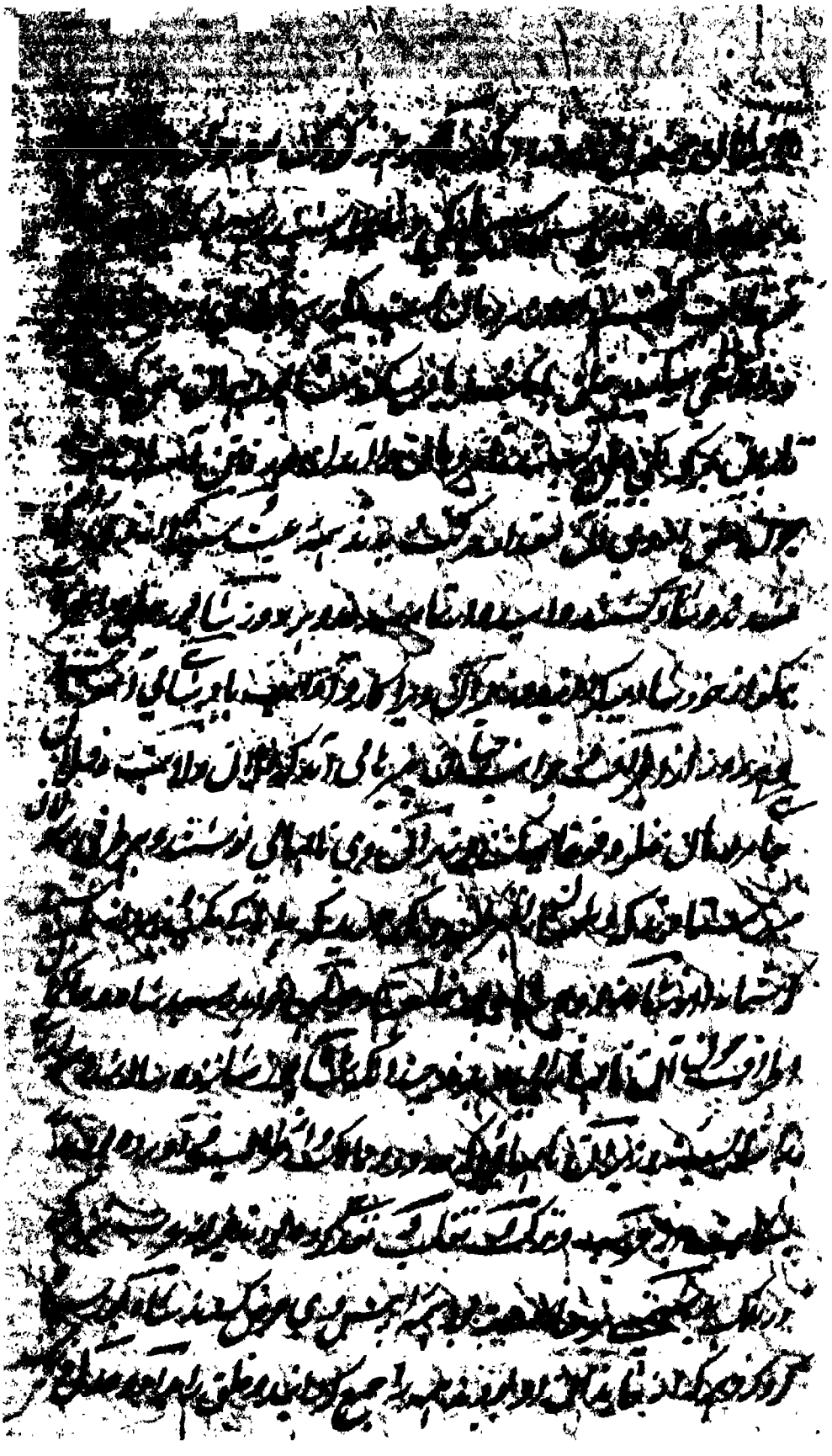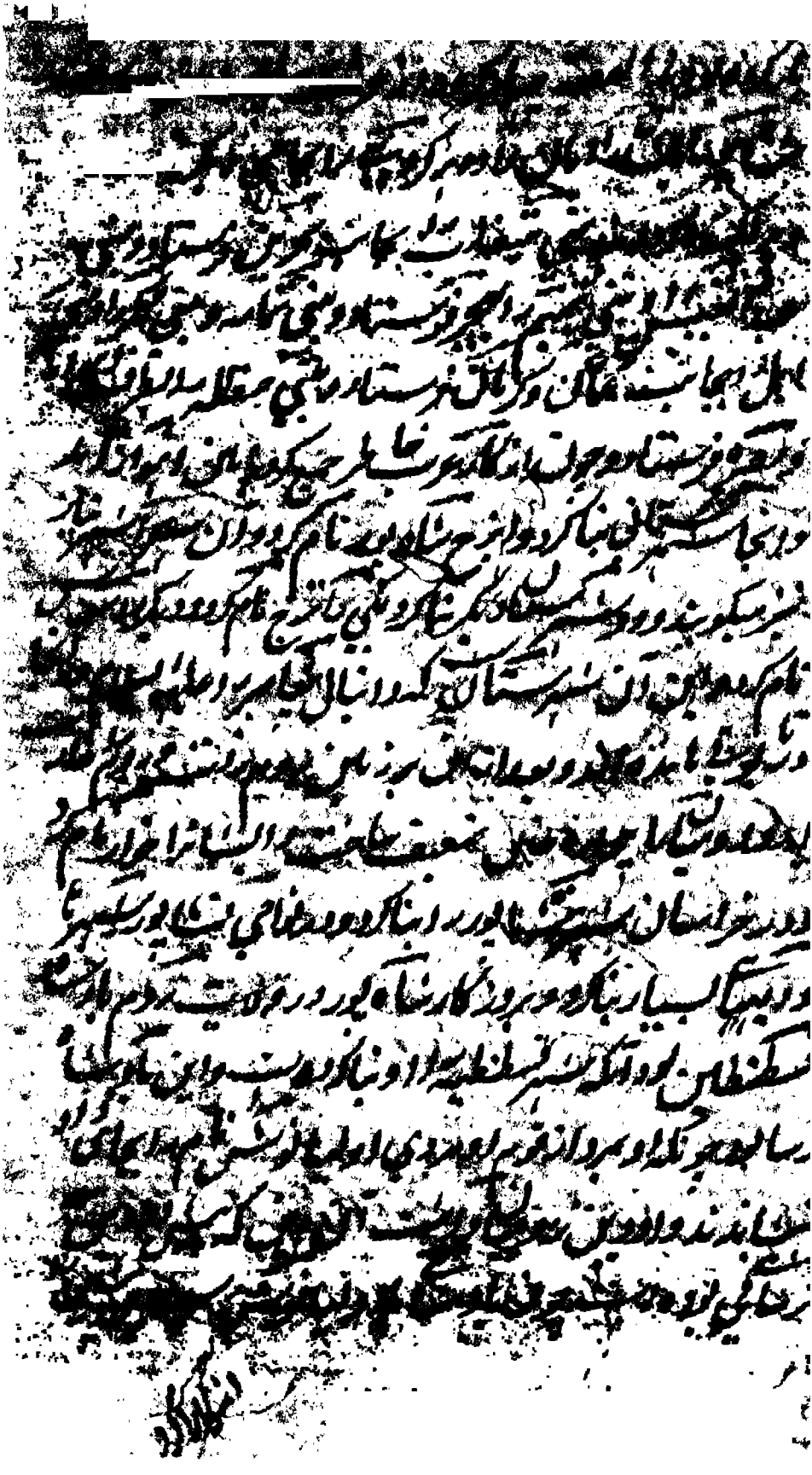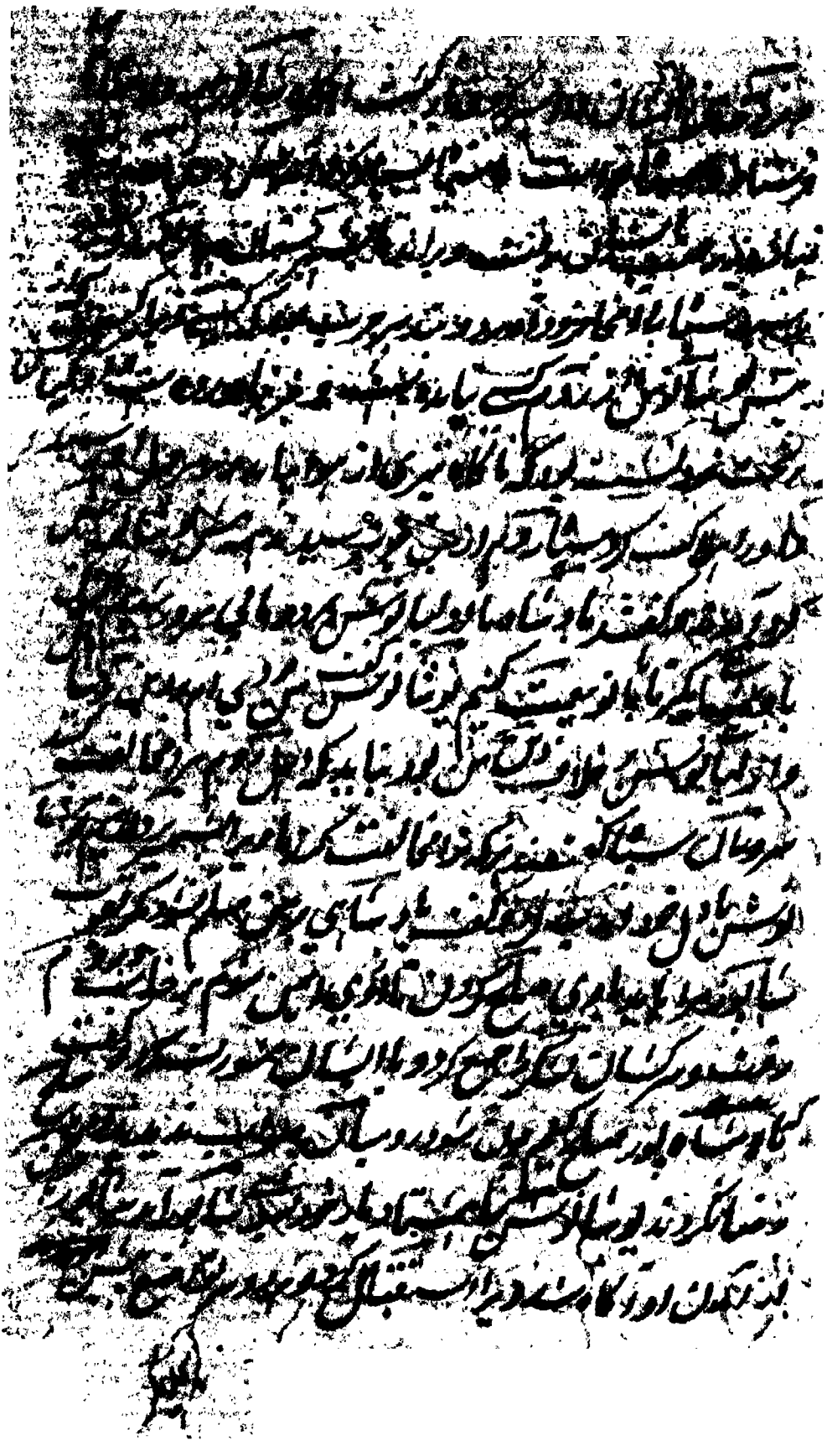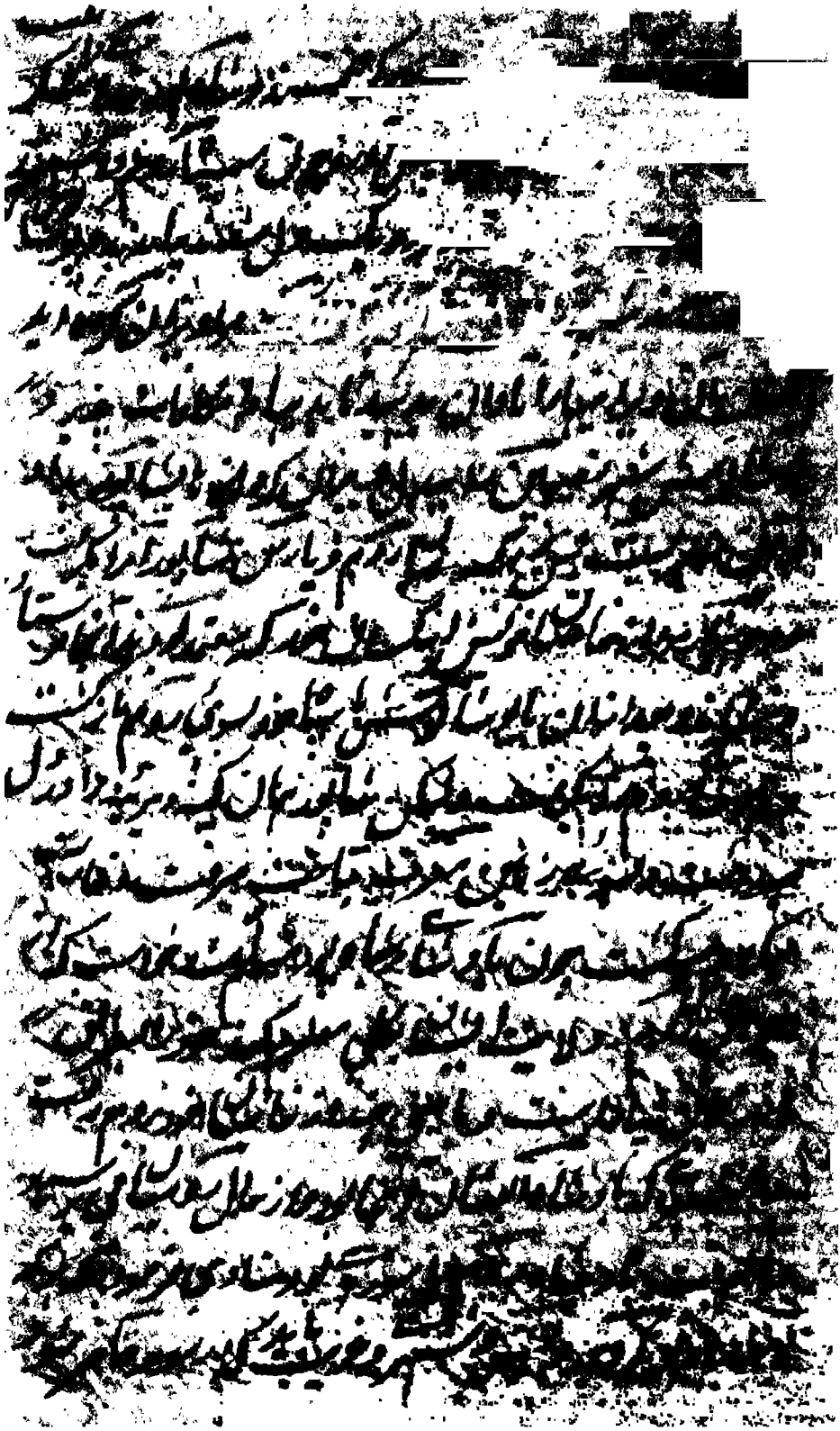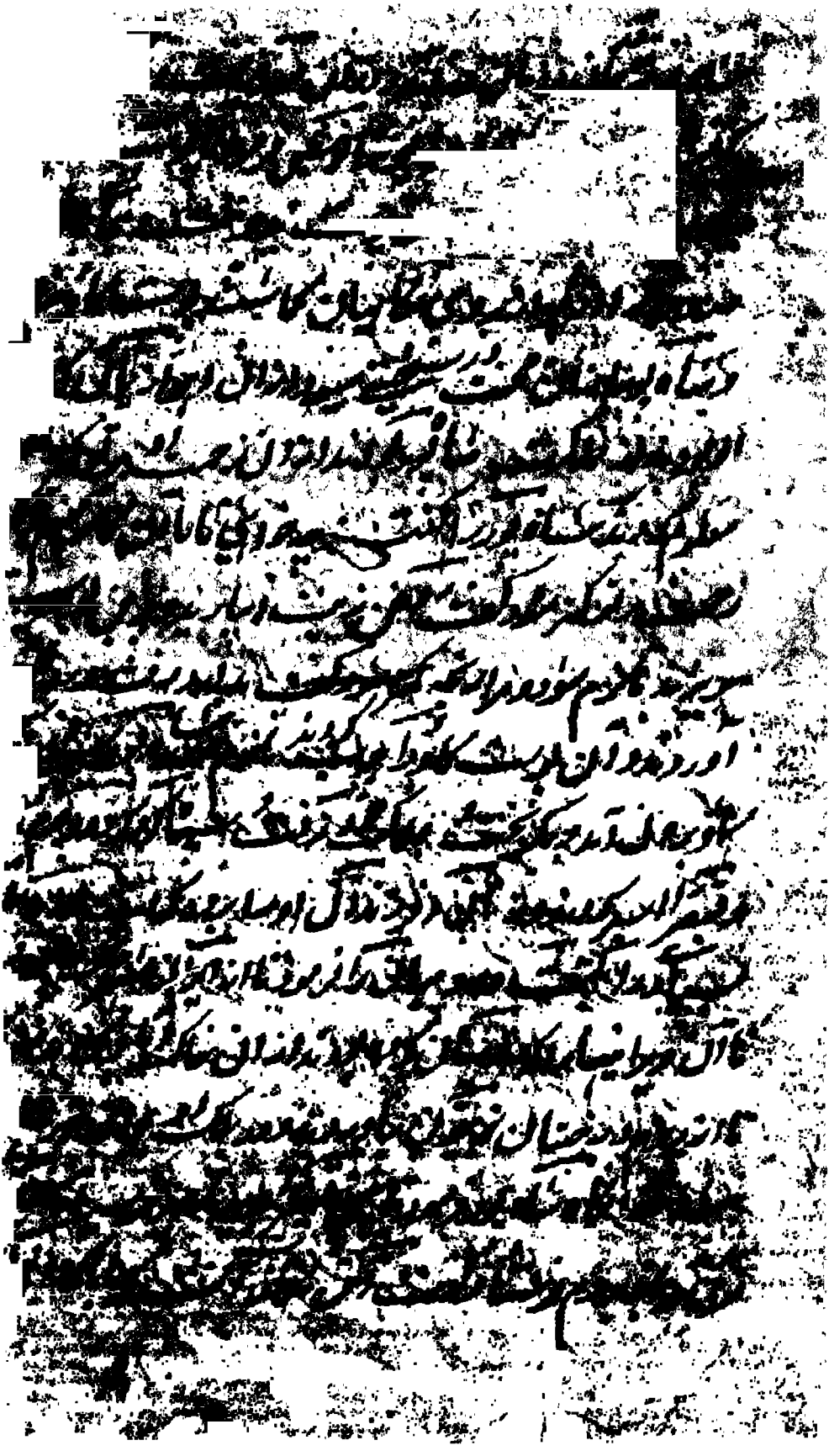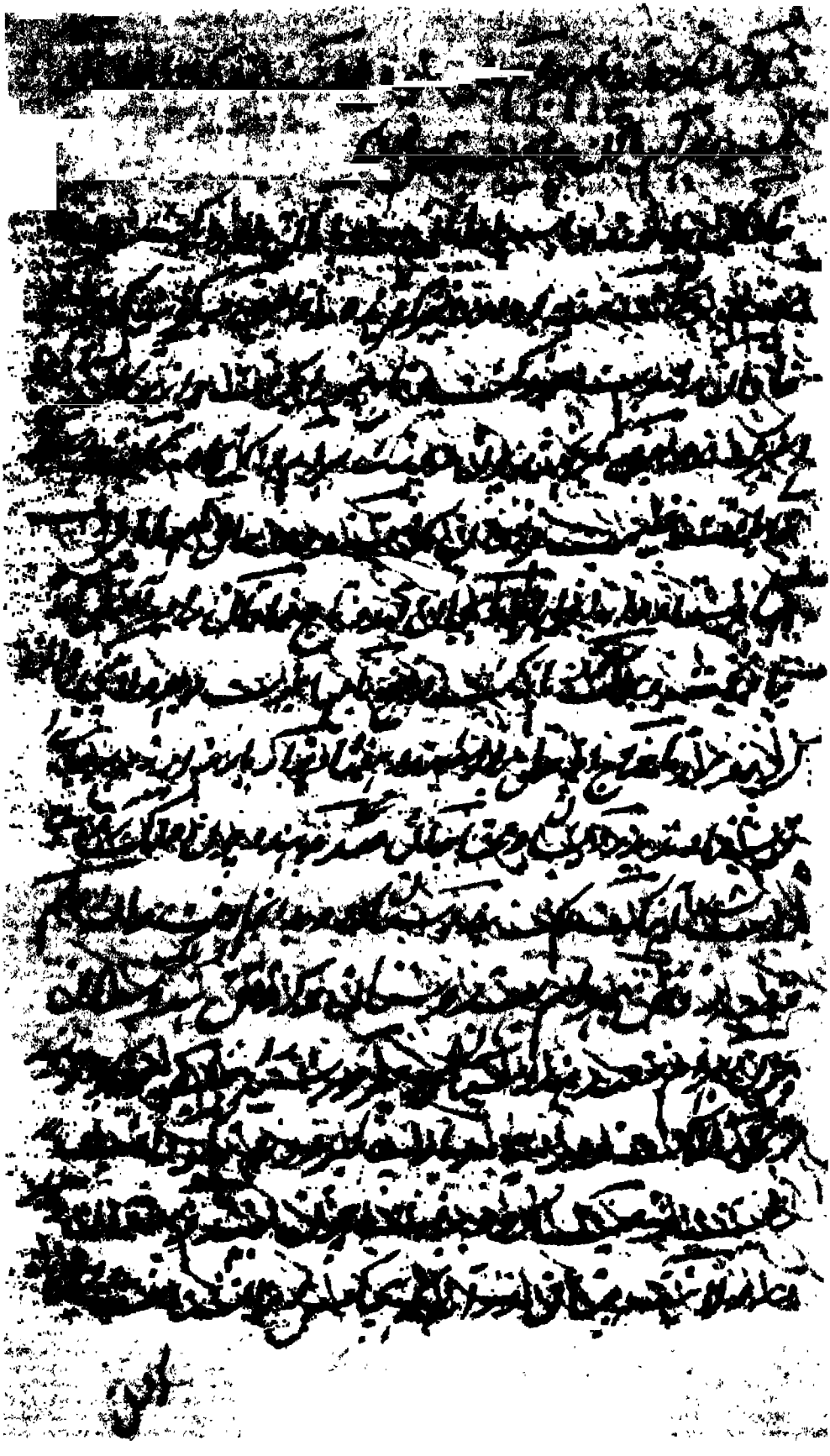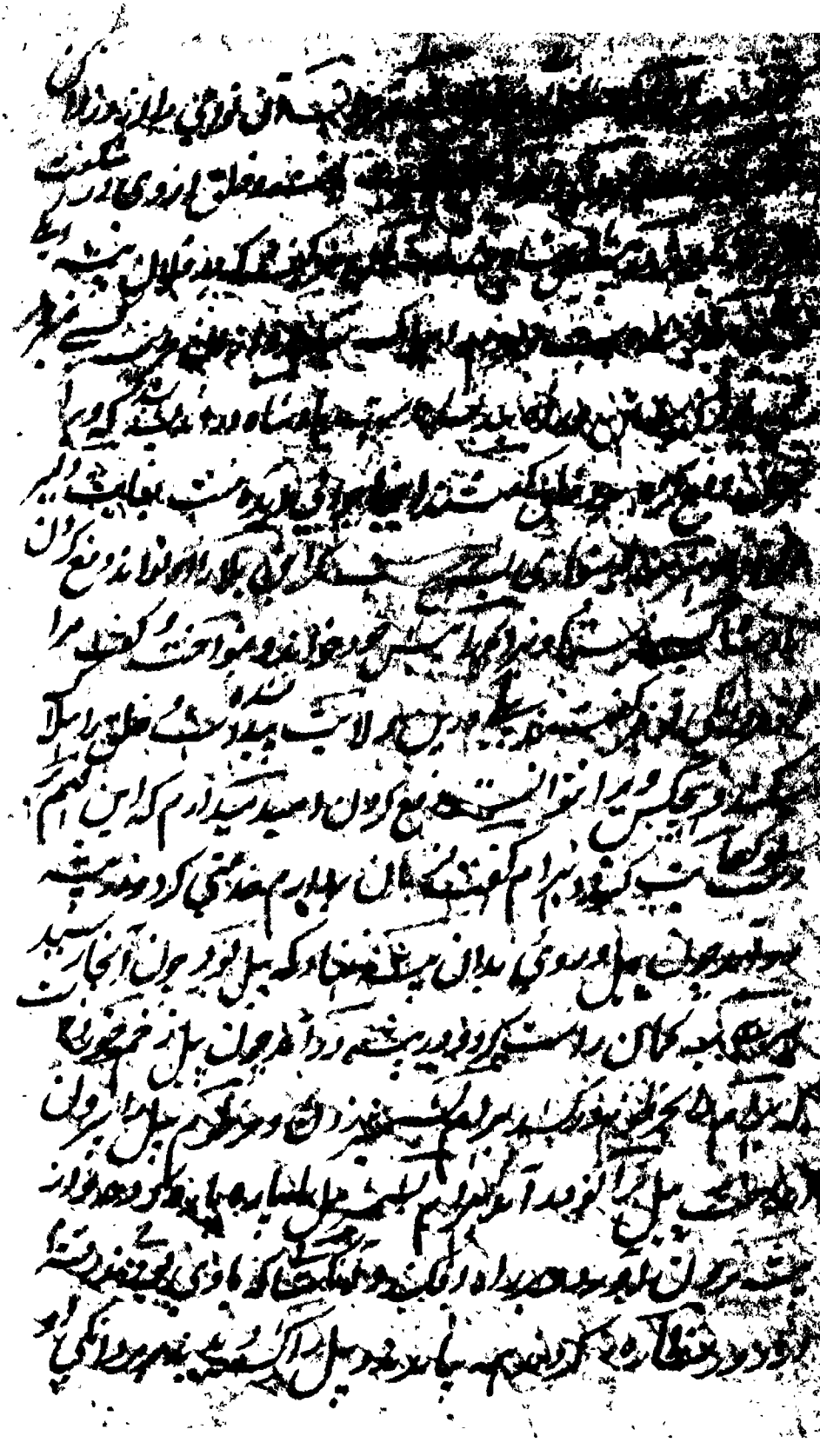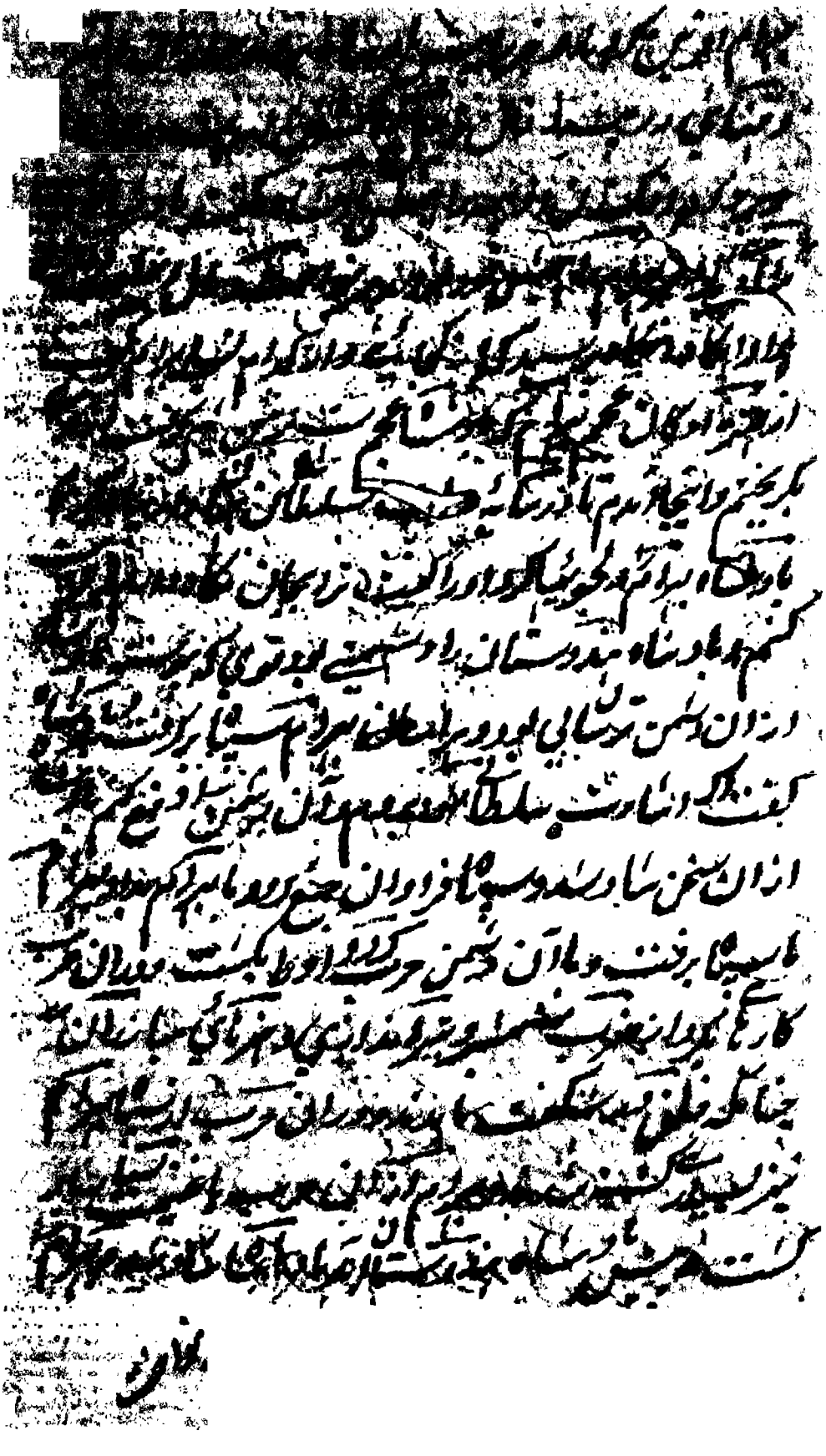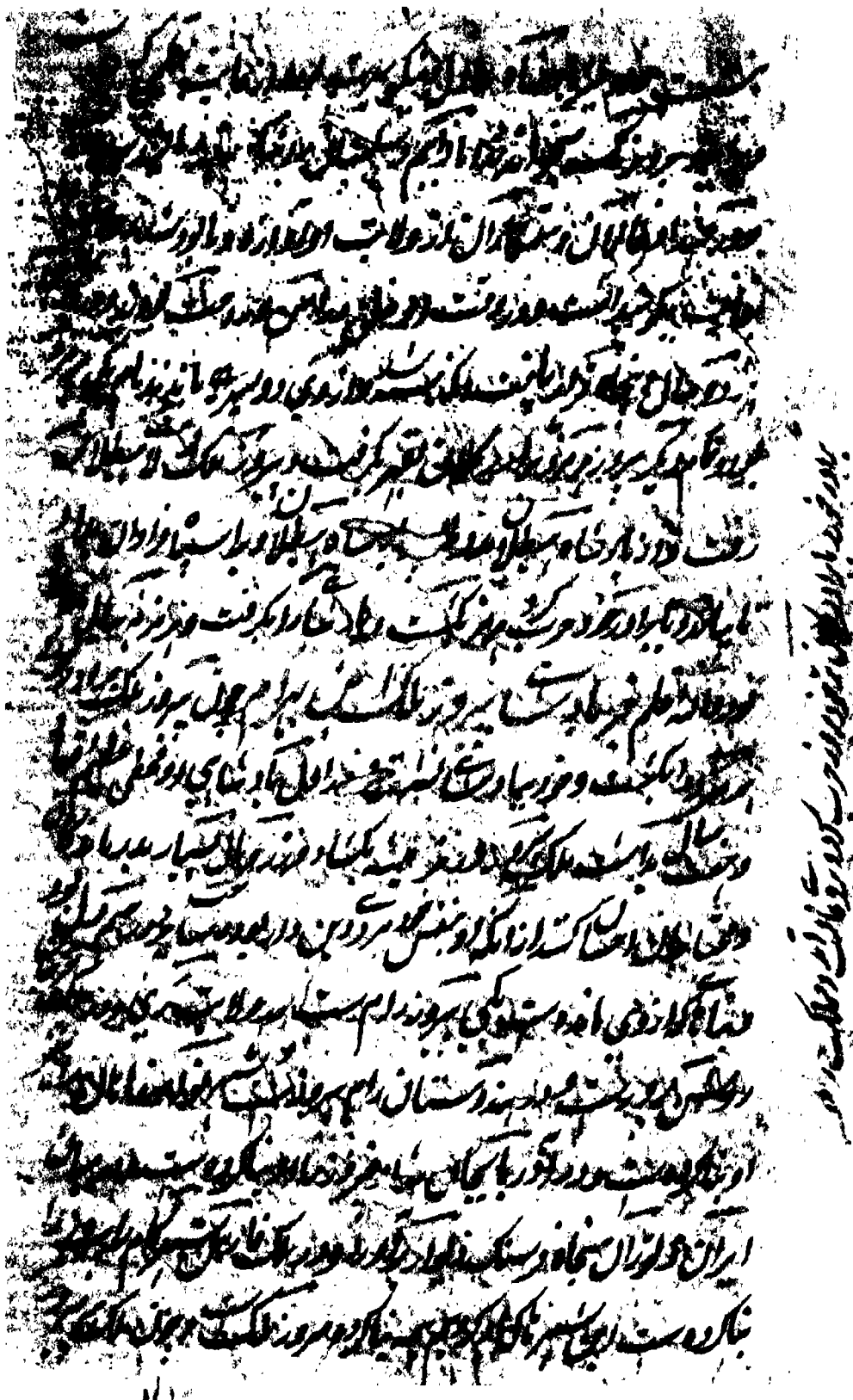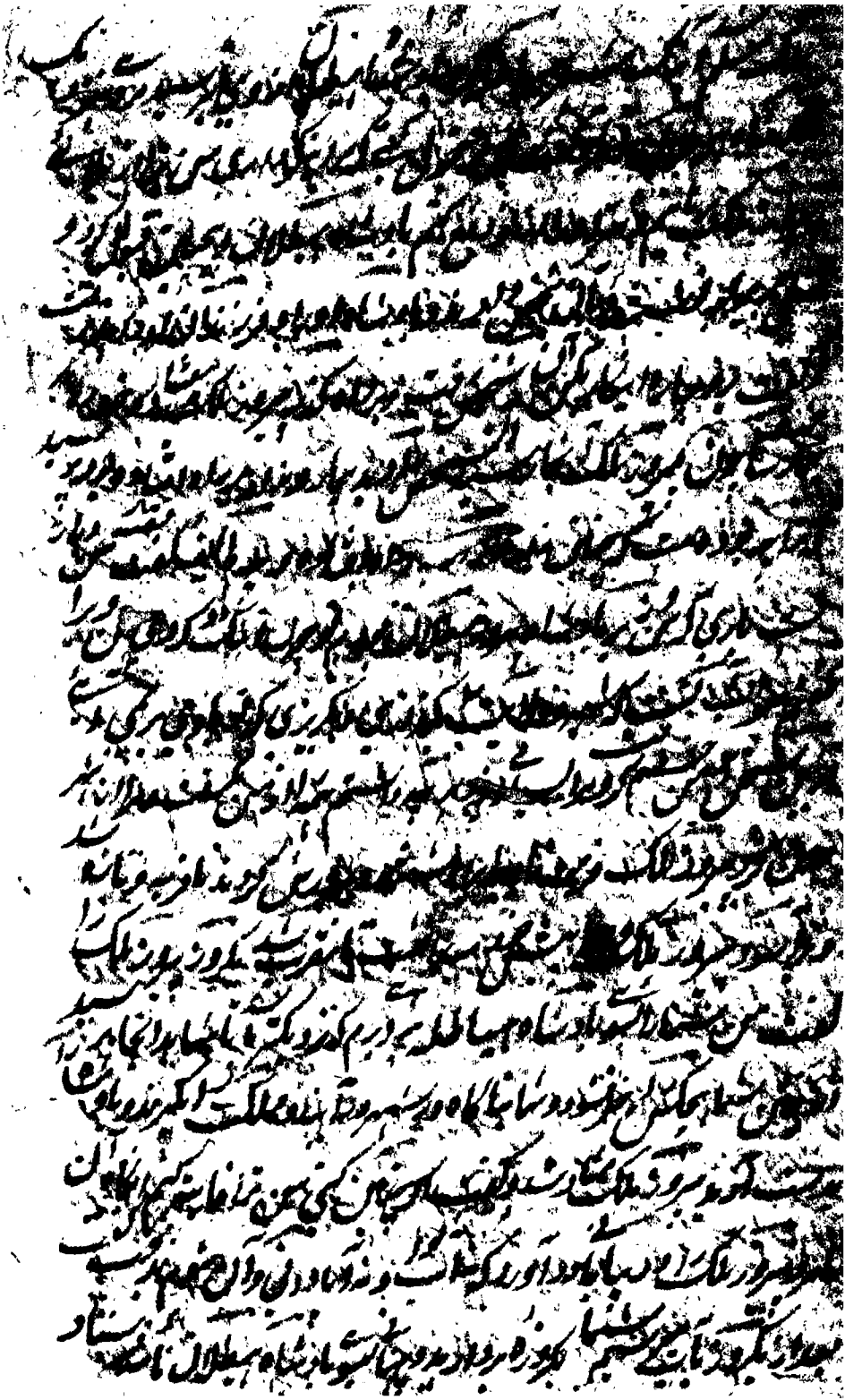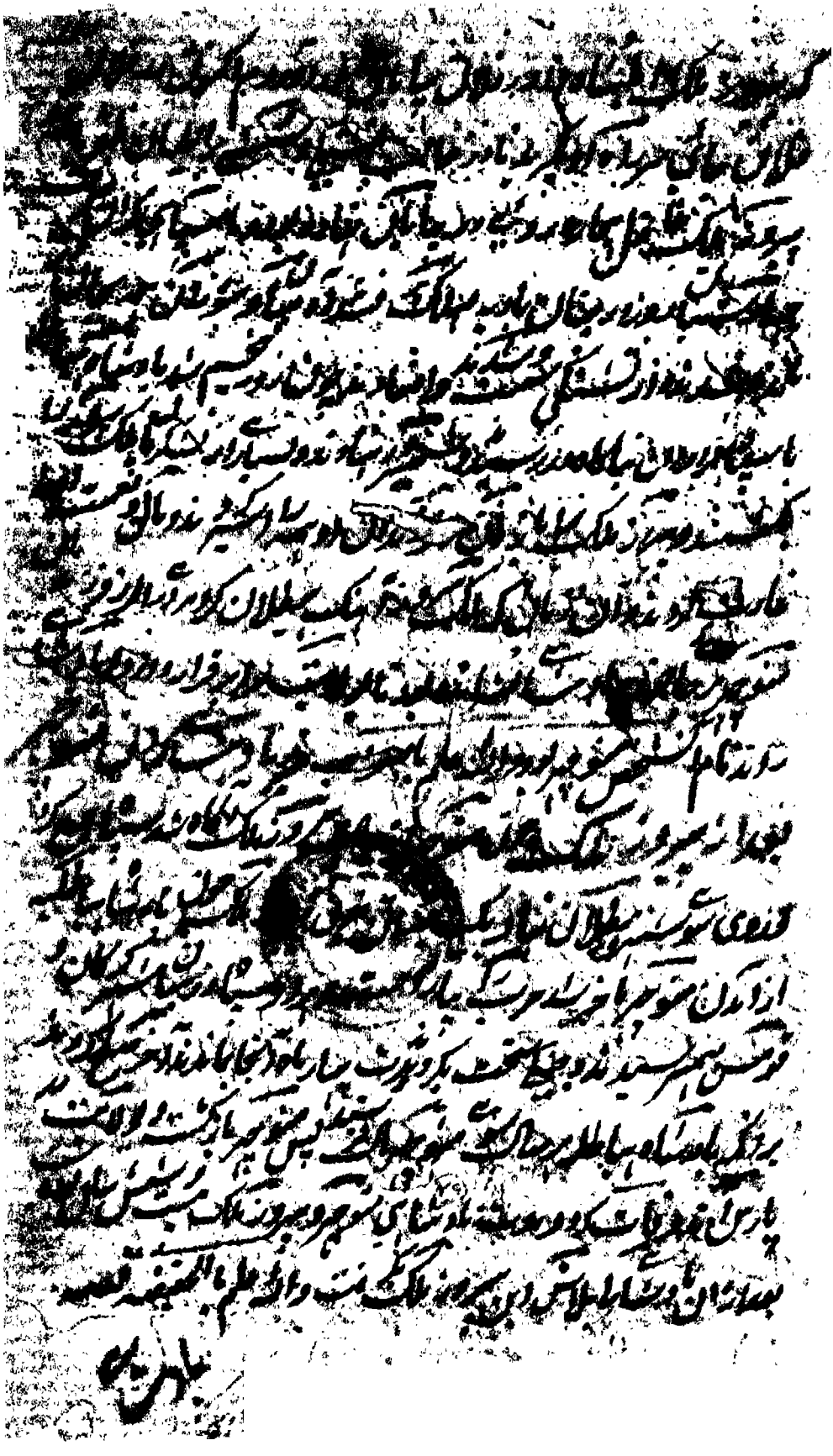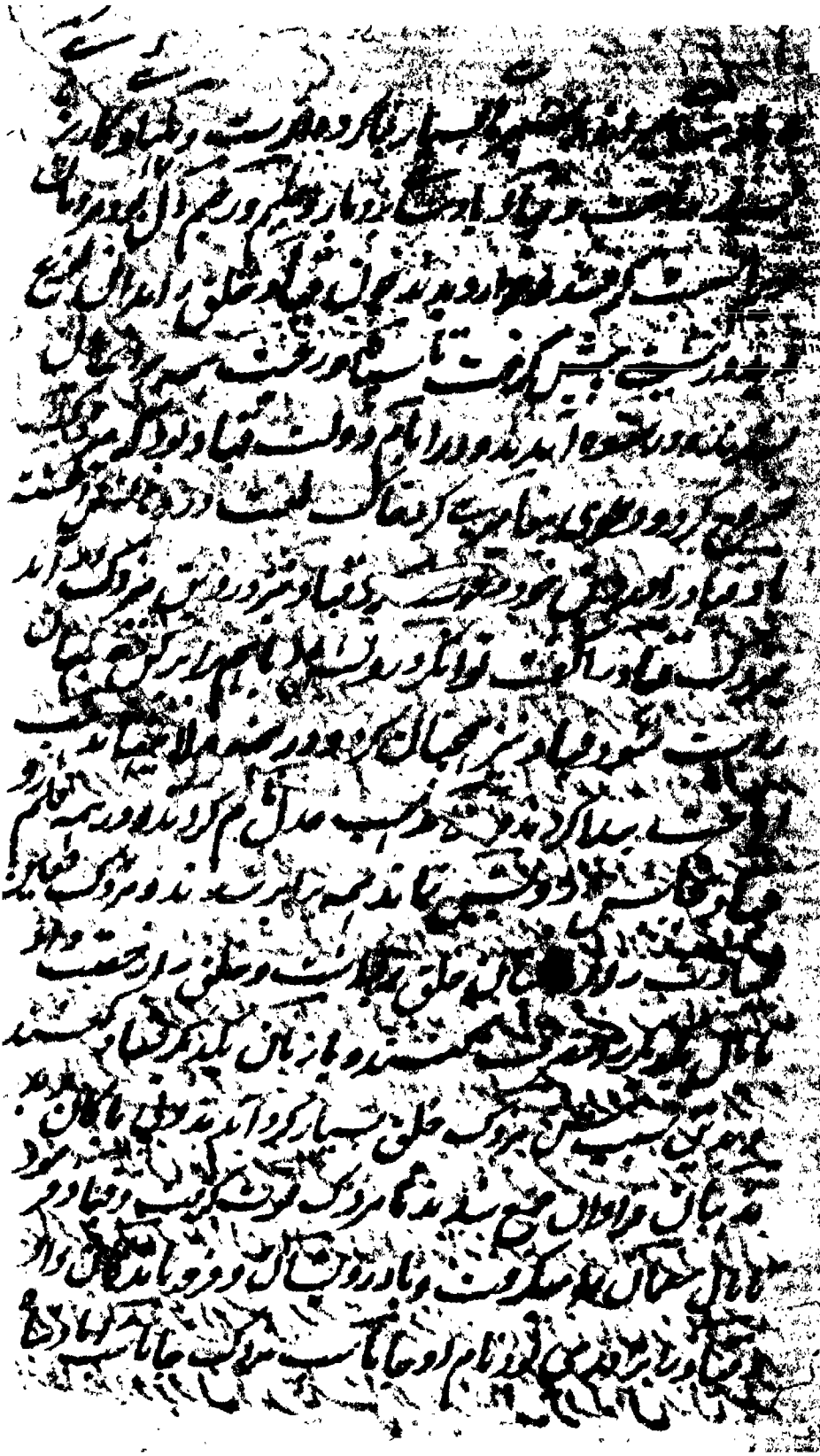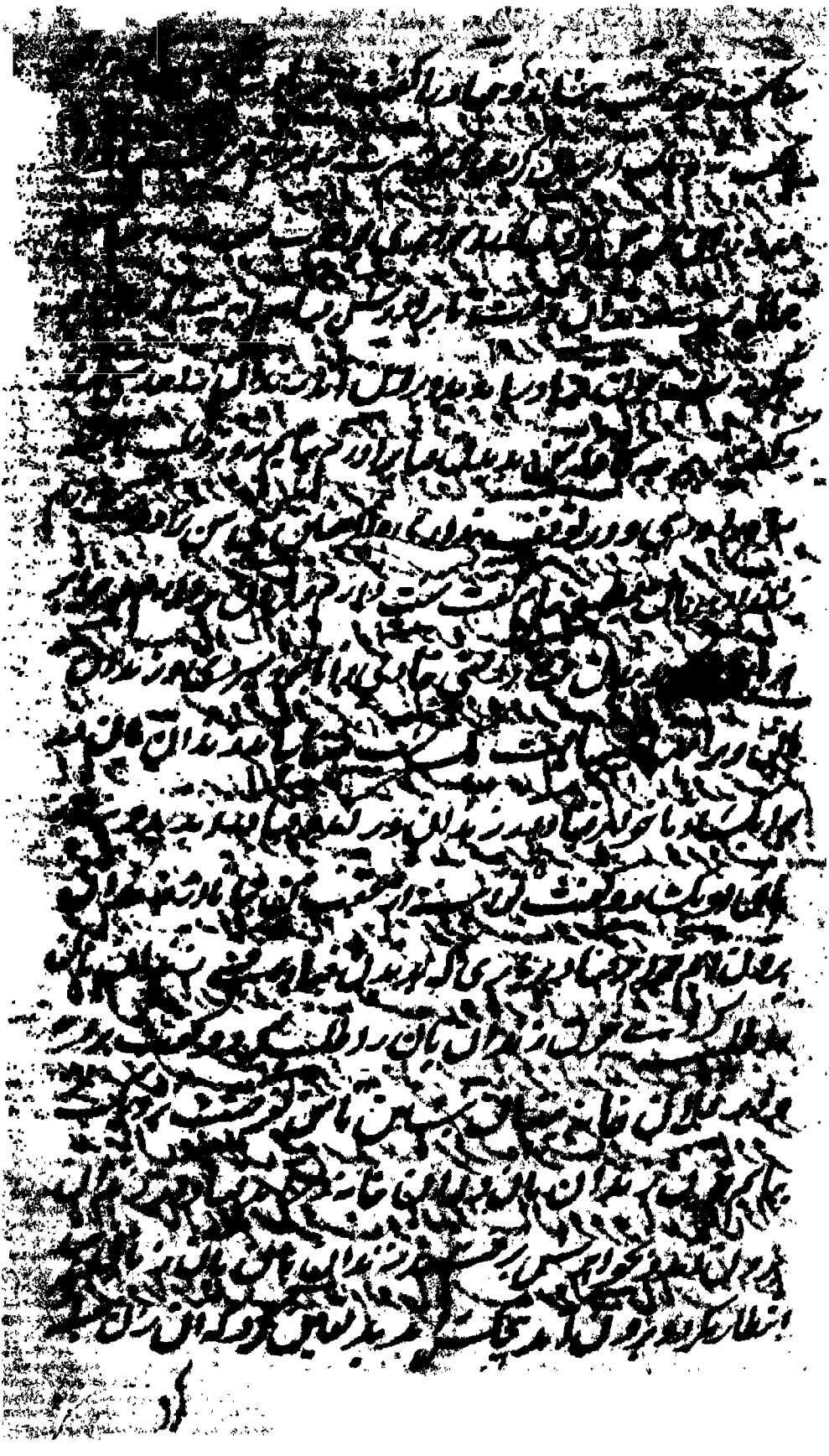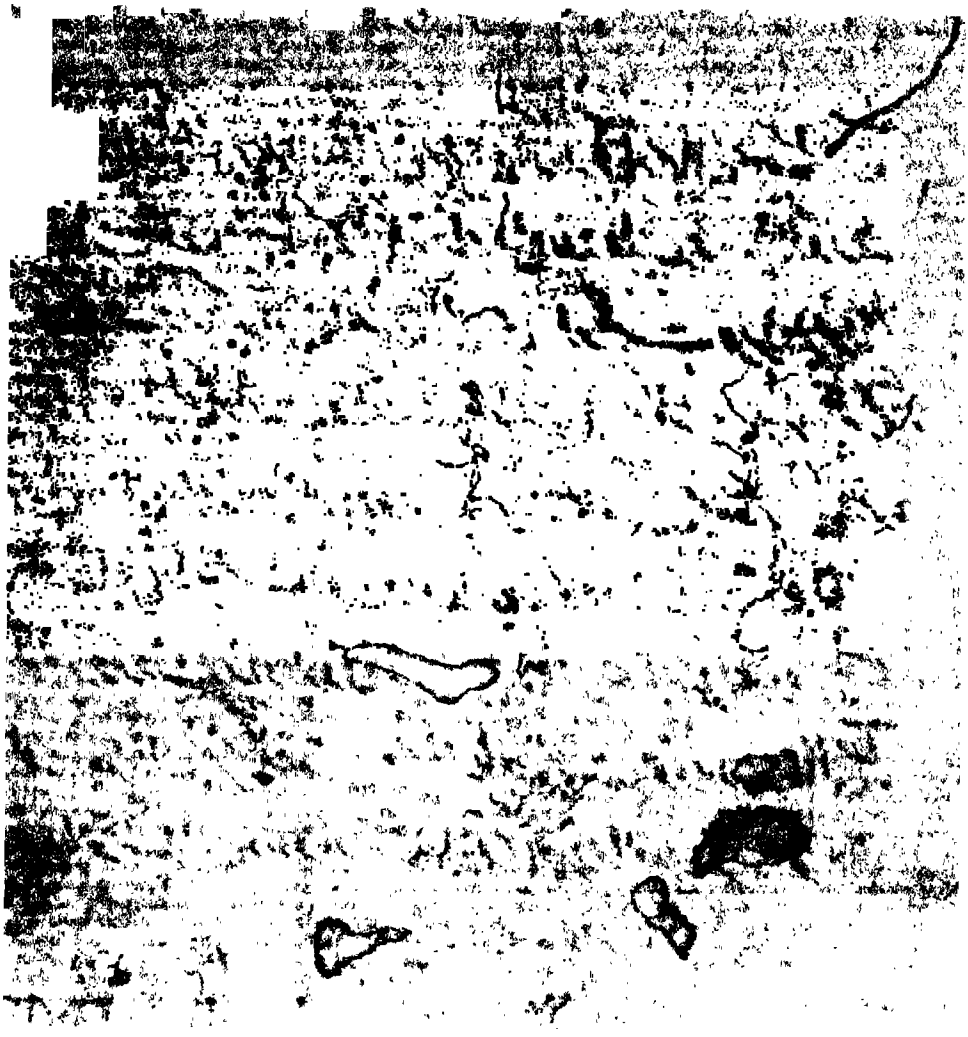
آفریدنه مادر بود او را نه پدر قوله تعالی اِنَّ مَثَلَ عِیسٰی عِنْدَ اللّٰهِ
کَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ
وچون وقت آن رسید عیسی از مادر در وجود آید مریم سوی دست چپ
از مشرق و از شهر بیرون رفت چون پاره راه رفت دردها پیدا آمد شکم او بر
درخت خرما پدید شکافته و در تنگ آن درخت رفت و نشست قوله تعالی
فَاَجَآءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰی جِذْعِ النَّخْلَةِ چون عیسی از مادر جدا شد
مریم از درد و خوابش و از شرم خلق گفت یٰلَیْتَنِیْ مِتُّ قَبْلَ هٰذَا
وَکُنْتُ نَسْیًا مَّنْسِیًّا کاشکی مرده بودمی کشته چون عیسی از مادر جدا شد
ندا در زیر آن درخت چشمه آب پدید آمد و آن آب روان شد تا مریم
دست خود سوی نبات برد بسر کف قوله تعالی وَهُزِّیْ اِلَیْكِ بِجِذْعِ
النَّخْلَةِ تُسٰقِطْ عَلَیْكِ رُطَبًا جَنِیًّا مریم آن درخت خرما خشک
شده را جنبانید در ساعت بفرمان خدای تعالی درخت خشک برگها آورد و گل
کرد و خرمای تازه بر درخت مریم آن خرما بچید و خورد حبر ئیل فرمان رب الجلیل
یاد و مریم را گفت از بن خرما و از بن آب بخور و بآشام و چشم در فرزند
فرزند کامد روشن کن قوله تعالی فَکُلِیْ وَاشْرَبِیْ وَقَرِّیْ عَیْنًا
مریم همان کرد که خدای تعالی فرمود قوله تعالی فَاِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ
الْبَشَرِ اَحَدًا فَقُوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ